

اسماء دختر حضرت ابوبکر صدیق (رض)

اسماء دختر ابوبکر (عبدالله) بن عثمان (ابوقحافه) بن عامر بن عمرو بن سعد بن تیم بن مره بن کعب لوی قرشی تیمی بوده و زوجه زبیر بن عوام اسدی و مادر عبدالله بن زبیر و معروف به ذات النطاقین می باشد مادرش قیله، قتله یا قتیله دختر عبدالعزی بن عبد اسعد بن جابر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی قرشی عامری می باشد. نامبرده از عایشه از روی سن بزرگ تر بوده و خواهر پدر مادری عبدالله بن ابوبکر بوده است.

چنانکه در تفسیر تفهیم القرآن آمده است: قتیله دختر عبدالعزی همسر حضرت ابوبکر(رض) بود که کافره بود و پس از هجرت در مکه ماندگار شد و حضرت اسماء از او متولد شده است و پس از صلح حدیبیه هنگامیکه راه بین مکه و مدینه باز گردید و رفت و آمد بین آنها آغاز شد او برای دیدن دخترش به مدینه آمد و هدایای نیز با خود آورد. اسماء می گوید که من به خدمت پیامبر(ص) عرض کردم که آیا با مادرم ملاقات کنم؟ آیا جایز است با او صله رحم کنم؟ پیامبراسلام(ص) جواب دادند با او صله رحم کن. حدیث مذکور را بخاری، مسلم و احمد در مسندش نیز نقل کرده اند.

و اما عبدالله بن زبیر که فرزند اسماء است در این رابطه توضیح بیشتری دارد و او می گوید: که اول اسماء از ملاقات با مادرش سر باز زد بعدا هنگامیکه خدا و رسولش اجازه دادند به ملاقات مادرش رفت.

این حدیث را امام احمد در مسندش، ابن جریر و ابن ابی حاتم نقل کرده اند و مفسران نیز می گویند که شأن نزول آیه زیر همین مطلب است: *لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلونکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم عن تبروهم و تقسطوا الیهم ج ان الله یحب المقسطین*. خداوند شما را از نیکی و انصاف با کسانی که در رابطه با دین با شما جنگ نکردند و شما را از خانه های تان اخراج ننمودند باز نمیدارد و هر آئینه خداوند انصاف کننده گان را دوست دارد. آیه هشتم سوره ممتحنه.

اسماء از جمله افراد قدیم الاسلام بوده و در مکه بعد از هفت نفر و بنا به گفته ابن اسحاق بعد از هفده نفر دین اسلام را پذیرفت و با زبیر بن عوام ازدواج کرد و عبدالله فرزندش را حامله بود که از مکه به مدینه هجرت کرد و در هنگام هجرت در منطقه قبا عبدالله از وی متولد گردید و تا زمانیکه پسرش عبدالله خلیفه شد و بعد به شهادت رسید زنده بود و مدت کمی بعد از شهادت عبدالله بن زبیر فرزندش وفات یافت.

اسماء دختر ابوبکر صدیق ملقب به ذات النطاقین است و ابو عمر علت آن لقب را برای وی چنین بیان نموده و می گوید: این لقب را رسول الله(ص) به او دادند زیرا آنوقتیکه پیغمبر اسلام(ص) قصد هجرت را نمودند نامبرده برای شان جهت توشه راه سفره غذای را تهیه نمود و چیزی را می بایست تا سفره را در وی ببندد وی خمار(کمر بند) خویش را به دو نیم کرد نیمی سفره را بدو استوار کرد و نیمه دیگر را بدان کمرش را بست این مطلب را ابن اسحاق و دیگران نیز گفته اند و ابن حجر عسقلانی صاحب کتاب الاصابه می گوید اصل قصه در صحیح مسلم بدون آنکه در سند آن تصریح کرده باشد و آنرا به رسول الله(ص) برساند آمده است. این مطلب را ابو عمر به اسنادش از طریق ابی نوفل بن ابی عقرب آورده که اسماء دختر ابوبکر صدیق(رض) برای حجاج ابن یوسف ثقفی گفت: من در خمار خود غذای رسول الله(ص) را بستم.....

ابن سعد می گوید: ابو اسامه از هشام بن عروه و او از پدرش و او از فاطمه دختر منذر و او از اسماء دختر ابوبکر صدیق روایت نموده که گفت: سفره ای را برای رسول الله(ص) آنگاه که قصد هجرت به مدینه داشتند و در خانه حضرت ابوبکر صدیق بودند مهیا ساختم و چیزی را برای بستن سفره و آویختن مشک نیافتم به حضرت ابوبکر صدیق(رض) گفتم چیزی جز میان بند خویش نمیابم گفت بده

نیم کن بیکی مشک آویز و با دیگری سفره را استوار ساز و سند این روایت هم صحیح است و هم بدین سند از عروه و او از اسماء روایت می کنند که بدان هنگام که زبیر (رض) مرا به زنی گرفت در روی زمین جز اسپ هیچ نداشت نه مالی و نه مملوکی و نه چیز دیگر و من اسپ او را علف میدادم و کار های دیگر نیز بر عهده من بود و خسته های خرما را نیز از زمین زبیر می آوردم و برای شترش می کفتم تا آنکه حضرت ابوبکر صدیق ما را خدمتکاری فرستاد خدمت اسپ را به او محول داشتیم.

زبیر بن بکار در باره این قصه می گوید: رسول الله (ص) برای اسماء دختر ابوبکر صدیق (رض) فرمودند (ابدلك الله بنطاقك، هذا نطاقين في الجنة) خداوند بجای این کمر بند دو کمر بند در بهشت بتو بدهد.

بدین سبب اسماء به ذات النطاقین معروف گردید این حدیث را احمد در مسندش جلد ششم صفحه ۳۳۶ و بخاری در صحیح اش جلد هفتم صفحه ۱۹۳ و ۱۹۴ آورده اند اسماء از پیامبر اسلام احادیث زیادی را روایت نموده که در صحیحین و سنن موجود اند و از وی پسرانش عبدالله و عروه و نواسه گانش عباد

^۱ عروه بن زبیر اسدی قریشی منی: عروه بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی اسدی قریشی مکنی به ابو عبدالله منی مادرش اسماء دختر ابوبکر صدیق است. نامبرده امام و عالم اهل مدینه، محدث کثیر الحدیث، فقیه قابل اعتماد، یکی از فقهای هفتگانه و تابعان معروف می باشد. وی در اواخر دوران خلافت حضرت عمر فاروق در سال ۲۲ یا ۲۳ هجری قمری و بنا به قول بعضی از مورخین در اوایل خلافت حضرت عثمان متولد گردیده و بنا به گفته مصعب زبیری بین او و برادرش عبدالله بیست سال فاصله سنی بود. فرزندان عروه عبارت اند از: عبدالله، عمر، اسود، ام گلثوم، عایشه و ام عمر که مادر ایشان فاخته دختر اسود بن ابی البختری بن هاشم بن حارث بن اسد بن عبدالعزی است و یحیی، محمد، عثمان، ابوبکر، عایشه و خدیجه که مادرشان ام یحیی دختر حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس است و هشام و صفیه که مادرشان کنیزی است و عبدالله که مادرش اسماء دختر سلمه بن ابی سلمه بن عبدالاسد از خاندان مخزوم است و مصعب و ام یحیی که مادرشان کنیزی به نام واصله است و دختری هم به نام اسماء داشته است که مادرش سوده دختر عبدالله بن عمر است و مادر سوده صفیه دختر ابو عبید بن مسعود ثقفی بوده است. نامبرده از پدرش زبیر بن عوام و برادرش عبدالله بن زبیر و مادرش اسماء دختر ابوبکر صدیق و خاله اش ام المومنین عایشه و علی بن ابی طالب و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و حکیم بن حزام و زید بن ثابت و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص و اسامه بن زید و ابویوب انصاری و ابو هریره و حجاج اسلمی و سفیان بن عبدالله ثقفی و عمرو بن عاص و محمد بن مسلمه و مسور بن مخرمه و مغیره بن شعبه و ناجیه اسلمی و ابی حمید ساعدی و هشام بن حکیم بن حزام و نیار بن مکرم و بسره دختر صفوان و زینب دختر ابی سلمه و عمر بن ابی سلمه و مادرشان ام المومنین زوجه رسول الله (ص) و ام هانی دختر ابوطالب و ام المومنین ام حبیبه دختر ابوسفیان و جابر بن عبدالله انصاری و نعمان بن بشیر و عبیدالله بن عدی بن خیار و مروان بن حکم و بشیر بن ابو مسعود انصاری و حمران مولای حضرت عثمان و عبدالله بن زمعه بن اسود و عبدالرحمن بن عبدالقاری و نافع بن جبیر بن مطعم و ابی مرواح غفاری و ابی سلمه بن عبدالرحمن و مردمان زیاد دیگر حدیث روایت نموده و از او فرزندان عبدالله، عثمان، هشام، محمد و یحیی و نواسه اش عمر بن عبدالله بن عروه و بردر زاده اش محمد بن جعفر بن زبیر و ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن بن نوفل و حبیب و زمیل و سلیمان بن یسار و ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابو برده بن ابو موسی و عبیدالله بن عبدالله بن عتبیه و تمیم بن سلمه سلمی و سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف و سعید بن خالد بن عمرو بن عثمان بن عفان و صالح بن کیسان و زهری و عبدالله بن ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم و ابو زنا د و ابن ابی ملیکه و عبدالله بن نیار بن مکرم اسلمی و عبدالله بن بهی و عراق بن مالک و عطا بن ابی ربیع عمر بن عبدالعزیز و عمرو بن دینار و محمد بن ابراهیم تیمی و محمد بن منکدر و مسافع بن شیبه و هلال الوزان و یزید بن رومان و یزید بن عبدالله بن خصیفه و ابوبکر بن حفص بن عمر بن سعد بن ابی وقاص و جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی و صفوان بن سلیم و یحیی بن ابی کنیر و جماعتی دیگر روایت نمودند.

نامبرده شخص صالح و عالم به دین بود و در فتنه های آن روزگار دخالتی نکرد وی مردی سخی، جواد و با کرامت بود و برای اهالی مدینه در آن شهر چاه حفر کرد که آبی بهتر و گوارا تر از آن در مدینه نیست و بنام چاه زبیر معروف است. عروه محدث مورد اعتماد و فقیهی بلند مرتبه امین و دقیق بود و علاوه بر فقهت و روایت حدیث شعر نیز می سروده و یکی از شعرای عصر خود بوده است چنانچه وقتی در عقیق زنده گی می کرد شعری سروده که مطلع آن چنین است.

بنیناه فاحسنا بناه بحمدالله فی خیر العقیق

ابن سعد در کتاب طبقات آورده است که اسماعیل بن عبدالله بن ابی ادربیس از گفته پدرش از عبدالله بن حسن برای ما نقل کرد که می گفته است: همه شب علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و عروه بن زبیر پس از نماز عشاء در انتهای مسجد پیامبر (ص) می نشستند و من هم همراهی شان می نشستم شبی ضمن گفتگو سخن از ستمگران بنی امیه پیش آمد و

بن عبدالله بن زبیر^۲، عبدالله بن عروه بن زبیر^۳، فاطمه دختر منذر بن زبیر^۴، ابوبکر بن عبدالله بن زبیر^۵، عامر بن عبدالله بن زبیر^۶ و پسر نواسه اش عباد بن حمزه بن عبدالله بن زبیر^۷ همچنین عبدالله

اینکه مجبور به زنده گی با آنان هستند و توان دیگرگون ساختن ظلم و ستم را هم ندارند در دنباله سخن گفتند که از عقوبت خدا در این باره می ترسند، عروه به علی بن حسین گفت: ای علی! هرکس از اهل ستم کناره گیرد و خداوند از خشم نسبت به کردار آنان آگاه باشد بر فرض که به فاصله یک میلی شان زنده گی کند امید است که اگر عقوبت و عذاب خدا به ایشان برسد او از آن عذاب به سلامت بماند.

گویند: عروه پس از آن از شهر مدینه کوچ کرد و در عقیق ساکن شد (عقیق نام چشمه سار و نخلستانی در حومه مدینه است. عروه بعدا نیز به بصره رفت و باز بنا به گفته ابن یونس در تاریخ غربا به مصر رفت و در آنجا با زنی از بنی وعله ازدواج کرد و مدت هفت سال در آنجا اقامت گزید آنگاه به مدینه باز گشت او در مدینه صاحب خانه بزرگی بود. عروه گرفتار بیماری خوره در پای خود شده بود و پای او را قطع کردند و مدت هفت سال بعد از آن بزبیر و بالاخره در سال ۹۳ و به قولی ۹۴ و به گفته بعضی ها در سال ۹۵ هجری قمری وفات یافت اما هارون بن محمد می گوید: وی در سال ۹۹- ۱۰۰ و یا ۱۰۱ هجری قمری وفات یافته است و زبیر بن بکار آورده که نامبرده در زمان وفات ۶۷ ساله بوده است و در کتاب طبقات ابن سعد به نقل از محمد بن عمر واقفی از گفته عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروه آمده است که عروه بن زبیر در مزارع خود که در روستای مجاح در ناحیه فرع قرار داشت به سال ۹۴ هجری قمری در گذشت و روز جمعه همانجا او را به خاک سپردند، و به سبب آنکه مرگ بسیاری از فقیهان به سال ۹۴ هجری قمری اتفاق افتاد آن سال را (سنه الفقها) نام نهادند.

تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه ۱۱۳، ۱۱۴ و ۱۱۵

طبقات محمد ابن سعد جلد پنجم صفحه ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶ و ۲۹۷

عصر تابعین از صفحه ۴۱ الی صفحه ۵۷

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۸۷۹ و جلد دهم صفحه ۱۵۸۴۷

^۲ عباد بن عبدالله اسدی مدنی: عباد بن عبدالله بن زبیر بن عوام اسدی مدنی از پدرش عبدالله بن زبیر و مادر بزرگش أسماء دختر ابوبکر صدیق و خاله پدرش ام المومنین عایشه مری از بنی مره بن عوف و عمر بن خطاب و زید بن ثابت حدیث روایت نموده و از او پسرش یحیی و برادرزاده اش عبدالواحد بن حمزه بن عبدالله و پسران عمویش هشام بن عروه و محمد بن جعفر و صالح بن عجلان و ابن ابی ملیکه و دیگران روایت نموده اند. نسائی او را ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و زبیر بن بکار گفته است: وی مرد صاحب قدر در نزد پدرش عبدالله بن زبیر و قاضی پدرش در مکه بوده است و وقتی پدرش به حج می رفت او را جا نشین خود تعیین می نمود نامبرده در بین مردم مردی نهایت راستگو بود، ابن حجر عسقلانی می گوید او را مصعب زبیری مرد صاحب وقار گفته و ابن سعد می گوید او کثیر الحدیث است و عجلی او را تابعی و ثقه گفته است. اما روایت او از حضرت عمر فاروق (رض) بدون شک بطور مرسل بوده است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۶۳ و ۶۴

۱ عبدالله بن عروه اسدی: عبدالله بن عروه بن زبیر بن عوام اسدی مکنی به ابوبکر از پدرش و عمویش عبدالله بن زبیر و از مادر بزرگش أسماء دختر ابوبکر صدیق و عبدالله بن عمر و حسین بن علی و حکیم بن حزام و نابغه جعدی و ابو هریره و دیگران حدیث روایت نموده و از او پسرش عمر و برادرانش هشام و عبدالله و پسر برادرانش محمد بن یحیی بن عروه و ابوبکر بن اسحاق و ضحاک بن عثمان حزامی و اسماعیل بن امیه و جعفر بن محمد بن خالد بن زبیر و مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر و یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر و زهری و ابن جریج و نافع بن ابی نعیم قاری و حصین بن عبدالرحمن سلمی و جماعتی دیگر روایت نموده اند.

احمد بن صالح مصری گفته که نبوده است بین او و پدرش مگر پانزده سال تفاوت سن دار قطنی، ابو حاتم و نسائی او را ثقه گفته اند و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است و زبیر بن بکار می گوید: او مردی عاقل، خردمند، دوراندیش، صاحب زبان، بافضیلت و شریف بوده و در زبان و بیان به عبدالله بن زبیر شباهت داشت و سن او به ۹۵ یا ۹۶ سال می رسید و مصعب می گوید عبدالله بن زبیر دخترش ام یزید را به نکاح او در آورد گرچه معاویه (رض) او را برای پسرش یزید خواستگاری کرد و یوسف بن ماجشون می گوید به همراه پدرم بودم که برای انجام کاری رفته بودیم وقتی عبدالله بن عروه را دیدیم پدرم به من گفت: آیا ترا نیازی نیست که از ابن شیخ پرسان نمائی زیرا او از بقایای قریش بوده و به حدیث، درایت و عقل آگاه است و ابن حجر عسقلانی می گوید: گفته زبیر بن بکار را حکایت احمد بن صالح کامل می سازد که می گوید وی در سال ۳۰ هجری متولد گردیده است و ذهبی گفته که نامبرده تا سال ۱۲۰ هجری قمری زنده بوده است و مرزبانی در معجم الشعرا آورده که ولید بن یزید اموی وقتی ابراهیم بن هشام مخزومی والی مدینه را گرفت و شکنجه کرد عبدالله بن عروه در باره او شعری سرود که بیٹی از آن چنین است:

بن عباس، مطلب بن حنطب، محمد بن منکدر تیمی^۸، عبدالله بن کیسان^۹، صفیه دختر شیبه، وهب بن کیسان^{۱۰}، ابو واقد لیثی، طلحه بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابوبکر^{۱۱}، مسلم بن عبدالله قرشی، عبدالله

علیک امیرالمومنین بشدۀ علی ابن هشام ان ذاک هو العذل

بدین حساب عبدالله بن عروه تا سال ۱۲۵ هجری قمری زنده بوده زیرا ولید بن یزید در سال ۱۲۵ هجری ولایت داشت و بعضی هم زمان وفات عبدالله بن عروه را در سال ۱۲۶ هجری قمری گفته اند که گفته احمد بن صالح و زبیر بن بکار آنرا تأیید می کند. تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۱۹۶ و ۱۹۷

^۴ فاطمه دختر منذر اسدی: فاطمه دختر منذر بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی اسدی بوده و مادرش کنیزی است. فاطمه را پسر عمویش هشام بن عروه بن زبیر اسدی به همسری گرفت که برای او دو پسر بنامهای عروه و محمد آورد فاطمه دختر منذر از مادر بزرگ خود أسماء دختر ابوبکر صدیق و ام المومنین ام سلمه و عمره دختر عبدالرحمن حدیث روایت نموده و از او شوهرش هشام بن عروه و محمد بن سوهقه و محمد بن اسماعیل بن بسیار روایت نموده اند.

عجلی می گوید: وی تابعی مدنی و ثقه بود و هشام بن عروه گفته است: فاطمه دختر منذر از من سیزده سال بزرگتر بوده و ولادت او در سال ۴۸ هجری قمری می باشد و ابن حبان نیز او را در شمار ثقات آورده است. تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۵۵۶ طبقات ابن سعد جلد هشتم صفحه ۴۷۵

^۵ ابوبکر بن عبدالله اسدی: ابوبکر بن عبدالله بن زبیر بن عوام اسدی از مادر بزرگش أسماء دختر ابوبکر صدیق و احتمالاً از سعدی دختر عوف مری حدیث روایت نموده و از او عثمان بن حکیم انصاری و ابن ابی خیره روایت نموده اند.

ابن حجر عسقلانی می گوید: زبیر بن بکار به نقل از عمویش مصعب آورده است که ابوبکر بن عبدالله اسدی در ایام جوانی درگذشت. تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۲۹۴

^۶ عامر بن عبدالله اسدی مدنی: عامر بن عبدالله بن زبیر بن عوام اسدی مکنی به ابو حارث مدنی بوده و مادرش حنتمه دختر عبدالرحمن بن هشام بوده و از پدرش عبدالله بن زبیر و خالویش ابوبکر بن عبدالرحمن و عمرو بن سلیم زرقی و عوف بن حارث برادر رضاعی ام المومنین عایشه و صالح بن خوات بن جبیر حدیث روایت نموده و از او برادرش عمر و برادرزاده اش مصعب بن ثابت و نواسه عمویش عمر بن عبدالله بن عروه بن زبیر و وبره بن عبدالرحمن یحی بن سعید انصاری و عبدالله بن سعید بن ابی هند و ابن جریج و ابو صخره جامع بن شداد و سعید بن مسلم بن بانک و ابو حازم سلمه بن دینار و عثمان بن حکیم و عثمان بن ابی سلیمان و عمرو بن دینار و محمد بن عجلان و زبیدی و مخرمه بن بکیر و مالک بن انس و ابوالعمیس و دیگران روایت نموده اند. عبدالله بن احمد به نقل از پدرش می گوید: او ثقه و از ثقه ترین مردم بوده است و ابن معین و نسائی او را ثقه گفته اند و ابو حاتم می گوید: او ثقه و صالح بوده و واقدی گفته است که او کمی بعد یا قبل از هشام وفات یافته و وفات هشام در سال ۱۲۴ هجری قمری بوده است و عجلی او را تابعی مدنی و ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و می گوید: وی عالمی فاضل بوده و در سال ۱۲۱ هجری قمری وفات یافته است و ابن سعد آورده است که او علمی فاضل و فردی ثقه و قابل اعتماد بوده است. تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۴۹ و ۵۰

^۷ عباد بن حمزه اسدی: عباد بن حمزه بن عبدالله بن زبیر اسدی بوده و برادر عبدالله بن حمزه می باشد، و از مادر بزرگ پدرش أسماء دختر ابوبکر صدیق و ام المومنین عایشه و جابر بن عبدالله انصاری حدیث روایت نموده و از او پسر عموی پدرش هشام بن عروه روایت نموده است نسائی او را ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و زهری می گوید که وی مردی سخاوتمند، چالاک و زیبا روی بود و از وی مسلم و نسائی حدیث: (لا تحصی فیحصی الله علیک) را روایت نموده اند. تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۶۰

^۸ محمد بن منکدر تیمی: محمد بن منکدر بن عبدالله بن هبیر بن عبدالعزی بن عامر بن حارثه بن سعد بن تیم بن مره تیمی مکنی به ابو عبدالله و به گفته بعضی ها ابوبکر بوده و از ائمه اعلام می باشد. وی از پدرش منکدر و عمویش ربیع که از جمله صحابه بوده و ابی هریره و ام المومنین عایشه(رض) و ابی ایوب و ربیع بن عباد و سفینه و ابی قتاده و امیمیه دختر رقیفه و مسعود ابن حکم زرقی و انس و جابر و ابی امامه بن سهل بن حنیف و یوسف بن عبدالله بن سلام و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و سعید بن مسیب و عبدالله بن ابی رافع و عروه بن زبیر و معاذ بن عبدالرحمن بن یربوع و ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه و ابی شعبه مولای سوید بن مقرن و عبدالله بن حسین و محمد بن کعب قرظی و ابراهیم بن عبدالله بن حسین و حمران مولای عثمان و عامر بن سعد و ابی صالح سمان و دیگران و بطور مرسل از سلمان فارسی حدیث روایت نموده و از او پسرانش یوسف و منکدر و برادرزاده اش ابراهیم بن ابوبکر بن منکدر و زید بن اسلم و زید بن عطاء بن سائب و عمرو بن دینار و زهری

بن کیسان، ابو نوفل معاویه بن مسلم بن ابی عقرب^{۱۲} و ام گلثوم مولای حجه و دیگران روایت نموده اند در مجموع از اَسْمَاء پنجاه و هشت حدیث روایت گردیده که سیزده حدیث از آن در صحیحین آمده

و ابوب و یونس بن عبید و ابوحازم سلمه بن دینار و جعفر صادق بن محمد و محمد بن واسع و سعد بن ابراهیم و سهیل بن ابی صالح و ابن جریج و عبیدالله بن عمر و ابن اسحاق و علی بن زید بن جدعان و موسی بن عقبه و هشام بن عروه و یحیی بن سعید انصاری یزید بن هاد و ابن ذئب و محمد بن سوقة و ابو غسان محمد بن مطرف و مالک و حبیب پسران شهید و روح بن قاسم و سعید بن هلال و شعبه و شعیب بن ابی حمزه و عبدالرحمن بن ابی موال و اوزاعی و عثمان بن حکیم و عبدالعزیز ماجشون و عبدالکریم جزری و ثوری و ابو عوانه و ابن عیینه و دیگران روایت نموده اند. اسحاق بن راهویه به نقل از ابن عیینه گفته است که وی از معادن راستی بوده و بر او نیکوکاران جمع می شوند.

ابن معین و ابوحاتم او را ثقه گفته اند و ابن حبان او را از جمله ثقات آورده و می گوید که او از سادات قراء بوده است و واقدی و دیگران وفات او را در سال ۱۳۰ هجری قمری گفته اند و بخاری به نقل از هارون بن محمد فروی آورده که وی در سال ۱۳۱ هجری وفات یافته است و ابن مدینی به نقل از پدرش می گوید که در هنگام وفات سن او به هفتاد و شش سال می رسیده است و ابن حجر عسقلانی گفته است که ولادت او در ناحیه بسیر بوده و روایت او از عایشه، ابو هریره، ابو ایوب انصاری، ابوقتاده، سفینه و امثال اینها بطور مرسل بوده است. واقدی او را ثقه، پرهیزگار و عابد گفته اما می گوید قلیل الحدیث است و عجلای او را تابعی مدنی و ثقه گفته است و شافعی گفته که در گفتگو با ده نفر که برای ایشان گفتیم: آیا محمد بن منکدر در نهایت ثقه است؟ گفتند در نهایت فضل و بزرگی است و یعقوب بن شبیه می گوید: محمد بن منکدر جدا صحیح الحدیث است. ابراهیم بن منذر گفته است: وی در نهایت وارد در حفظ و اتقان و زهد بوده و حجت است. ابن سعد از طریق ابی معشر روایت نموده که مادر محمد بن منکدر و برادرانش ابوبکر و عمر کنیزی بوده است. تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه ۲۸۲ و ۲۸۳

^۹ عبدالله بن کیسان قرشی تیمی: عبدالله بن کیسان قرشی تیمی مکنی به ابو عمر مدنی مولای اَسْمَاء دختر ابوبکر صدیق (رض) بوده و از عبدالله بن عمر حدیث روایت نموده و از او دامادش عطا بن ابی رباح و عمرو بن دینار و ابن جریج و عبدالملک بن ابو سلیمان و ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن بن نوفل و مغیره بن زیاد موصلی و دیگران روایت نموده اند. ابو داود او را ثابت خوانده و حاکم ابو احمد می گوید: وی از بزرگان تابعین است و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است. تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۲۲۵

^{۱۰} وهب بن کیسان قریشی: وهب بن کیسان قریشی مولای آل زبیر مکنی به ابو نعیم مدنی و ملقب به معلم مکی بوده است نامبرده از اَسْمَاء دختر ابوبکر صدیق و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و جابر و انس و عمر بن ابی سلمه بن عبدالاسد و ابی سعید خدری و عبید بن عمیر و سلمه أزرق و عروه بن زبیر و محمد بن عمرو بن عطاء و دیگران حدیث روایت نموده و از او هشام بن عروه و ابوب و عبیدالله بن عمر و عبیدالحمید بن جعفر و ابن عجلان و ابن اسحاق و حسین بن علی بن حسین بن علی و زید بن ابی انیسه و مالک و محمد بن عمرو بن حله و ولید بن کثیر و عبدالعزیز بن ماجشون و دیگران روایت نموده اند.

نسائی گفته است که وی ثقه بوده و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و ابن سعد می گوید که محمد بن عمر واقدی گفته است که نامبرده را فتوای نبوده اما وی محدثی ثقه است و در سال ۱۲۷ هجری قمری وفات یافته است اما ابن علی و ترمذی وفات او را در سال ۱۲۹ هجری قمری گفته و ابن حجر عسقلانی می گوید همان سال ۱۲۷ مشهور تر است و عجلای آورده است که وی تابعی مدنی و ثقه بوده و علی بن حسین بن جنید به نقل از ابن معین همچنین عبدالله بن احمد به نقل از پدرش او را ثقه گفته اند. تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۱۰۴

^{۱۱} طلحه بن عبدالله تیمی مدنی: طلحه بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق تیمی مدنی و مادرش عایشه دختر طلحه بن عبیدالله بوده و از پدر و مادرش و عمه های پدرش ام المومنین عایشه و اَسْمَاء مادر عبدالله بن زبیر و معاویه بن جاهمه سلمی و عفیر بن ابی عفیر مردی عربی از صحابه رسول الله و بطور مرسل از پدر بزرگ پدرش ابوبکر صدیق حدیث روایت نموده و از او پسرانش شعیب و محمد و عطف بن خالد و عثمان بن ابو سلیمان روایت نموده اند و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است. تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۱۴

^{۱۲} ابو نوفل بن ابو عقرب بکری کندی عریجی: ابو نوفل بن ابو عقرب بکری کندی عریجی بوده و اسم او را مسلم بن ابو عقرب یا عمرو بن مسلم بن ابی عقرب و یا معاویه بن مسلم بن ابی عقرب گفته اند وی از پدرش و پدر بزرگش و از ام المومنین عایشه و اَسْمَاء دختران ابوبکر صدیق و عمرو عاص و عبدالله بن عمر و عاص و عبدالله بن عمر و عاصی و عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمرو بن عاص حدیث روایت نموده و از او عبدالملک بن عمیر و علی بن زید بن جدعان و اسود بن شبیب و ابن جریج و شعبه روایت نموده اند. اسحاق بن منصور به نقل از ابن معین او را ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است. تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۴۴۵

است. ابن اثیر جزری در کتاب اسدالغابه می نگارد که اسماء را در آخر زبیر بن عوام شوهرش طلاق داد و بعد از آن او در نزد پسرش عبدالله زندگی می کرد. وی مادر عبدالله، عروه، منذر^{۱۳}، مهاجر و عاصم پسران زبیر بن عوام بود که از عاصم و مهاجر اولادی باقی نمانده است. ابن سکن از طریق ابی المهیات یحی بن یعلی تیمی^{۱۴} از پدرش روایت نموده که گفت: بعد از شهادت عبدالله بن زبیر به مکه رفتند و جسد عبدالله بن زبیر را بر دار دیدند و مادر عبدالله بن زبیر را دیدم که پیرزنی بلند بالا با چشمانی نابینا به مجلس حجاج در آمد و گفت: وقت آن نرسیده است که این سواره ما را پیاده سازید؟ حجاج گفت: منافق را می گویی؟ اسما گفت: سوگند به خداوند است که او منافق نبود بلکه روز ها را به روزه و شب ها را به طاعت به سر می برد.

حجاج گفت: برو تو پیرزن خرف شده و عجوزه ای. اسماء گفت: نه به خدا قسم من خرف نشدم و از رسول الله (ص) شنیده ام که می فرمودند: (یخرج فی ثقیف کذاب و میبیر) از بین قبیله ثقیف دروغ گویی و آدم کشی بیرون می شوند اما دروغ گو را بدیدم و آدم کش تو هستی. حجاج گفت او (عبدالله بن زبیر) از منافقین بود.

هشام بن عروه از پدر خویش روایت کند که اسما به صد سالگی رسید در حالیکه نه یک دندان وی بیافتاد و نه در عقل وی خللی راه یافت. ابو نعیم اصفهانی می گوید: اسماء بیست و هفت سال قبل از هجرت زاده شد و در آنوقت عمر پدرش نیز بیست و چند ساله بود و تا زمان خلافت پسرش یعنی اوائل سال هفتاد و چهار بزیست و نیز گفته اند که وی بعد از شهادت پسرش ده روز یا بیست روز و یا بیست و چهار روز دیگر هم زنده بود تا اینکه امر پائین آوردن جسد پسرش عبدالله بن زبیر از جانب عبدالملک بن مروان اموی^{۱۵} رسید وی در زمان مرگ اضافه از صد سال عمر داشت و جریان مباحثه

^{۱۳} منذر بن زبیر اسدی: منذر بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن قصی بوده و مادرش اسماء دختر ابوبکر صدیق است وی برادر پدر مادری عبدالله بن زبیر می باشد کنیه وی ابو عثمان بوده و فرزندانش عبارت اند از: محمد که مادرش عاتکه دختر سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بوده است و عبدالرحمن، ابراهیم و قریبه که مادرشان حفصه دختر عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق بده است و عبدالله که مادرش دختر حسان بن نهشل از خاندان سلمی بن جندل بوده است و عمرو، ابو عبیده، معاویه، عاصم و فاطمه که مادرشان کنیزی بوده است و عمرو، عون و عبدالله نیز که مادرشان کنیزی بوده است. طبقات محمد ابن سعد جلد پنجم صفحه ۲۹۸

^{۱۴} یحی بن یعلی تیمی کوفی: یحی بن یعلی بن حرمله تیمی مکنی به ابوالمحبایه کوفی از پدرش و عبدالملک بن عمیر و سلمه بن کهیل و منصور بن معتمر و هشام بن حسان و محد بن اسحاق و لیث بن ابی سلیم و دیگران حدیث روایت نموده و از او اسود بن عامر شاذان و ابراهیم بن موسی فراء و منصور بن ابی مزاحم و علی بن سعید بن مسروق و یحی بن یحی نیشابوری و ابوبکر بن ابی شیبیه و هناد بن سری و محمد بن حسان تیمی و عبا بن یعقوب و دیگران روایت نموده اند.

ابن ابی خنیسه به نقل از ابن معین او را ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و مطین می گوید: نامبرده در سال ۱۸۰ هجری قمری به عمر ۹۷ سالگی در گذشته است. تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۱۸۷

^{۱۵} عبدالملک بن مروان اموی مدنی دمشق: عبدالملک بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه اموی مکنی به ابوالولید مدنی دمشق به سال ۲۰ و به قول خلیفه ۲۳ و به گفته ابو حسان زیادی ۲۵ و به قول ابن سعد ۲۶ هجری قمری متولد گردیده است. وی از بزرگان خلفای اموی بوده و پس از مرگ پدرش در ماه رمضان سال ۶۵ هجری قمری به خلافت رسید و متعاقبا عمرو بن سعد را که در زمان خلافت پدرش مروان حاکم دمشق بود به نیابت خود برگزید و خود به قصد نبرد با مصعب بن زبیر متوجه عراق عرب شد عمرو در غیاب او داعیه خلافت و استقلال کرد عبدالله در اثنای راه از ابن امر آگاه شد و دفع دشمن خانگی را اولاد دید بازگشت عمر در دمشق متحسین گردید عبدالملک او را محاصره کرد و پس از گذشت چهار ماه به مصالحه انجامید بر این موجب که عبدالملک به امامت پردازد و عمرو ضبط اموال دیوانی را به عهده گیرد سر انجام عمرو به سال ۶۸ یا ۶۹ هجری قمری به دست عبدالملک به قتل رسید و عبدالملک با فراغت خاطر به سال ۷۱ هجری قمری لشکریان فراهم آورد و به عراق عرب و سپس به کوفه رفت و با لشکریان مصعب در نواحی قرقیانبرد کرد و سر انجام مصعب به قتل رسید و سرش را نزد عبدالملک بردند و بدین ترتیب عراق عرب به تصرف عبدالملک درآمد، وی مملت فارس، اهواز و عراق عجم را نیز تصرف کرد و در عصر

وی با پسرش در هنگام محاصره نامبرده از جانب حجاج بن یوسف دلالت بر صحت، بزرگی عقل، پاکیزه گی دین و صبوری قلب وی را در هنگام شهادت دارد. و ابن عبدالبر قرطبی در کتاب استیعاب می نویسد وفات او به مکه در ماه جمادی الاول سال هفتاد و سه کمی پس از قتل پسرش عبدالله بن زبیر بود.

ابو عمر می گوید: خبر رسید که در هنگام محاصره عبدالله بن زبیر حجاج بن یوسف ثقفی^{۱۶} بر مادرش حرفهای رکیک می گوید عبدالله درین باره شعری سرود که ابیاتی از آنرا ابن عبدالبر قرطبی در کتاب استیعاب چنین نقل کرده است:

او دیوان ها از فارسی و رومی به عربی ترجمه شد، وی نخستین کسی است که در اسلام به دینار سکه زد و پیش از وی حضرت عمر فاروق به درهم سکه زده بود.

عبدالملک به حزم شهرت داشت چنانکه معاویه به حکم در حدیث و شعر وارد بود، وی به نیمه شوال سال ۸۶ هجری قمری درگذشت او از پدرش و حضرت عثمان و معاویه و ابو سعید قرشی و جابر و ابو هریره و ام سلمه و دیگران حدیث روایت نموده و از او پسرش محمد و عروه بم زبیر و حریر بن عثمان و زهری و عمر بن سلام قولهو خالد بن معدان و یونس بن میسره بن حلبس و دیگران روایت نموده اند

مصعب زبیری میگوید: اولین کسیکه در اسلام عبدالملک نامیده شد او بود و زبیر بن بکار آورده است که مادر وی عایشه دختر معاویه بن مغیره بن ابی العاص بوده است و ابن سعد گفته است که نامبرده در یوم الدار (روز شهادت حضرت عثمان) به همراهی پدرش حاضر بوده و در آن هنگام ده ساله بود و خاطرات آن روز را به یاد داشت و وی قبل از خلافت مردی پرهیزگار و گوشه گیر بود و گاهی در مجالس فقها می نشست و او را معاویه در مدینه نماینده خود مقرر نمود و به گفته عمرو بن علی از زمان فوت معاویه بن یزید تا استقرار خلافت برای عبدالملک آشوب جریان داشت و با خلافت او آشوب ها پایان یافت.

لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه ۱۵۷۲۹ به از اعلام زرکلی

حبیب السیر جلد دوم صفحه ۱۴۷ و ۱۴۸

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۴۸۷ و ۴۸۸

^{۱۶} حجاج بن یوسف ثقفی: حجاج بن یوسف بن حکم بن عقیل (ابی عقیل) بن مسعود بن عامر بن معتب بن مالک بن کعب بن عمر بن سعد بن عوف بن قسی (ثقیف) ثقفی مکنی به ابو محمد بوده و مادرش طایق گفته مسعودی فارعه دختر همام بن عروه بن مسعود ثقفی می باشد که در اول زن حارث بن کلهه پزشک معروف عرب بود و او نامبرده را طلاق داد و بعد او را یوسف بن ابی عقیل ثقفی که از طرفداران بنی امیه بود و در جنگ ها به همراهی مروان بن حکم شرکت داشت به زنی گرفت و او حجاج را که طفلی زشت رو بود و سوراخ دیور نداشت آنگاه که دبرش را سوراخ کردند جز از مادر پستان دیگری را نمی گرفت. تولد وی در شهر طائف به سال ۴۱ هجری قمری بوده اما ابن حجر عسقلانی تولد او را در سال ۵۴ در بسیر گفته و در طائف نشو و نما کرد سپس به خدمت روح بن زنباع جذامی وزیر عبدالملک بن مروان پیوست و جز شرطه وی شد تا آنکه خلیفه اموی او را به ریاست جیش نامزد کرد و او نظم و نسق تمام در امور لشکری پدید آورد و آنگاه که عبدالله بن زبیر در حجاز به دعوی خلافت بر خاست از جانب خلیفه اموی مامور سرکوب او گردید و به منجنق در روز سه شنبه هفده روز باقی مانده از جمادی الاول سال ۷۳ خانه خدا را خراب کرد و عبدالله بن زبیر را بکشت و سر او را به شام فرستاد و جسد وی را به دار آویخت و سپس در حجاز مردمان را به بیعت عبدالملک اخبار کرد و نسبت به صحابه و مردم حرمین شریفین انواع عقوبات روا داشت و عده کثیری از آنان را بکشت و در سال ۷۴ هجری قمری وارد مدینه شد و بر مردم سخت گرفت و بر باز ماندگان از صحابه توهین ها کرد و بر جان آنان مهر زد که در میان آنها انس، جابر بن عبدالله و سهل بن سعد ساعدی نیز بودند.

وی یکی از مشاهیر امرای دولت اموی بود و در سال ۷۵ هجری قمری علاوه بر حجاز خلیفه اموی حکومت عراق را نیز بدو واگذار کرد سپس سلطه و اقتدار او در تمام ممالک وسیع اسلامی تا حدود هند و مغولستان انبساط یافت و از این رو حکام خراسان و سائر ممالک شرق را وی از جانب خویش تعیین و نصب می کرد و در مدت بیست سال حکومت خود در کوفه، بصره و دیگر نواحی عراق مظالم بسیاری را مرتکب گردید و با هر بهانه مردم را به انواع عقوبات به قتل می رسانید و می توان گفت که در مدت بیست سال حکومت وی تمام ممالک اسلامی در وحشت و دهشت دائمی به سر می بردند او از خونریزی سیری نداشت و می گفت: بزرگترین لذت منخون ریختن و کار های است که جز من کسی بدان اقدام نکند. او سعید بن جبیر را به قتل رسانید و قیام عبدالله بن جارود و شیبیب خارجی و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث که بهمراه تعداد زیادی از فقها و قاریان قرآن از اهالی بصره و دیگران که در مقل او به پا خاسته بودند را سرکوب کرد و طرفداران ایشان را با انواع شکنجه ها بکشت. می گویند: او یکصد و بیست هزار کس را بکشته است و آنگاه که بمرد در زندان ها پنجاه هزار زندانی داشت.

و غیرها الواسون انی احبها و تلک شکاه نازح عنک عارها
فان اعتذر منها فانی مکذب و ان تعتذر بردد علیک (علیها) اعتذارها

آورده اند که حضرت عمر فاروق در زمان خلافت خود برای زنان مهاجر هر یک سالیانه ده هزار درهم مقرر تعیین کرده بود که یکی از آنها هم اسما دختر ابوبکر صدیق بود. اسما دختر ابی بکر صدیق زنی شاعره و نطاق صاحب بیان بود و در رثای شوهرش زبیر بن عوام (رض) زمانیکه از جنگ جمل منصرف گردید و بدست عمرو بن جرموز مجاشعی^{۱۷} در منطقه وادی السباع^{۱۸} به شهادت رسید است شعری سرود که ابیاتی از آنرا صاحب کتاب نساء الفاضلات نقل کرده و چنین است:

حجاج در میان بصره و کوفه شهر واسط بنا نهاد و پایتخت خود قرار داد و آنگاه که به سال ۸۶ هجری قمری عبدالملک بن مروان در گذشت رعایت و حفظ مقام حجاج را به پسر و ولیعهد خویش وصیت کرد و به زمان ولید اقتدار و سلطه حجاج بیش از پیش بود و تا هنگام مرگ یعنی سال ۹۵ هجری قمری در مقام خویش بیبود و به همین سال به سن پنجاه و چهار سالگی با مرض مدهشی در واسط درگذشت. حجاج با این هم مردی بسیار ذکی و در حکومت مقتدر و فعال بود در نهایت فصیح و بلیغ بوده و ادعای فقاقت می کرد و می گفت اطاعت از خلیفه فرض است و بر این مطلب پافشاری داشت و به آن درجه از مظالم خویش صاحب سخاوت و کرم بود و بر آنان که به جرم خویش اعتراف می کردند یا جواب های دلنشین می گفتند و در مدت امارت خود قسمتی از هندوستان رافتح کرد و در قلمرو اسلام در آورد و اعراب قرآن کریم را به امر او وضع کردند. یاقوت در معجم البلدان آورده است: نام حجاج را نزد عبدالوهاب ثقفی با بدی بردند در خشم شد و گفت: شما فقط بدی ها را یاد می کنید آیا نمی دانید که او نخستین کسی است که جمله (لا اله الا الله، محمدا رسول الله) را بر درهم ضرب کرد و نخستین کسی است که از مهمل ها استفاده کرد و چون زنی مسلمان در چنگ هندیان اسیر گشت و فریاد زد (یا حجاجاه!) و این خبر به حجاج رسید. پاسخ داد (لیک، لیک) و هفت هزار هزار (هفت میلیون) درم خرج کرد تا آنرا آزاد ساخت او میان واسط و قزوین دیدگاه ها بساخت و بر آنها در روز دود می کردند و در شب آتش روشن می نمودند و سواران راه بدان می یافتند و قزوین در روزگار حجاج مرز اسلام بود.

حجاج از سمره بن جندب و انس عبدالملک بن مروان و ابی برده حدیث روایت نموده و از او سعید بن ابو عروبه و مالک بن دینار و حمید طویل و ثابت بنانی و موسی بن انس بن مالک و ایوب سختیانی و ربیع بن خالد ضبی و عوف اعرابی و اعمش و قتیبه بن مسلم و دیگران روایت نموده اند اما موسی بن ابی عبدالرحمن نسائی به نقل از پدرش می گوید: او تقه و قابل اعتماد نیست. و حاکم ابو احمد گفته است: او اهل آن نیست که از وی روایت شود. لغت نامه دهخدا جلد ششم صفحه ۷۸۰، ۷۸۱۰، ۷۸۱۱ و ۷۸۱۲ به نقل از عیون الاخبار جلد اول صفحه ۹۸ و اعلام زرکلی صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳

تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی جلد اول صفحه ۵۱۰ و ۵۱۱

^{۱۷} عمرو بن جرموز مجاشعی: آورده اند که در هنگام جنگ جمل بعد از آنکه زبیر (رض) جنگ را ترک کرد و به جهت وادی السباع براه افتاد در آنجا احنف بن قیس با شش هزار کس از مردم قبیله و توابع خود در این مکان نشسته انتظار می کشید که هر یک از آن دو فریق (دو طرف جنگ جمل) که غالب شوند بدیشان بیبوندند و احنف از دور زبیر (رض) را شناخته گفت: کیست که از زبیر خبری کرده به ما رساند. یکی از آن حاضران که او را عمرو بن جرموز می گفتند آن خدمت را قبول کرد و از عقب زبیر (رض) در حرکت آمده چون بوی رسید پرسید یا ابو عبدالله مهم این دو سپاه بکجا منجر شد؟ زبیر (رض) جواب داد: که فریقین به انگیزتن غبار چنگ و شبن اشغال داشتند که من بدینجا شتافتم. عمرو گفت: سبب تخلف تو چه بود؟ زبیر (رض) عذری گفته. عمرو به موافقت او روان شد و بعد از لحظه زبیر (رض) عمرو را گفت: می خواهم که به ادای نماز پیشین قیام نمایم و تو از من ایمنی. و آیا من از تو در امان هستم یا نه؟ عمرو گفت: بلی. و چون زبیر (رض) به گذاردن نماز مشغول گشت عمرو به یک ضرب شمشیر مهم او را به مقطع رسانید. و از ترجمه احمد بن اعثم کوفی و کشف الغمه چنان مستفاد می گردد که چون زبیر (رض) از معرکه بیرون رفت و در میان قومی از بنی تمیم فرود آمد، عمرو بن جرموز مجاشعی او را به ضیافت برده و در وقتیکه زبیر (رض) در خواب بود به قتلش رسانید.

و به روایت اهل سنت عمرو بعد از آن جسارت بر اسب زبیر (رض) سوار شده و شمشیر او را بر گرفته نزد امیرالمومنین علی (رض) رفت و کیفیت حال باز گفت. آنحضرت فرمود که بشارت باد ترا ای کشنده پسر صفیه به آتش دوزخ. عمرو بن جرموز چون این مژده بشنید حضرت علی (رض) را گفت: تو بلائی این امتی، اگر برای تو کشند بشارت دوزخ شنوندی و اگر از تو کشند رقم کفر بر صحیفه حال آنکس کشند، آنگاه از غایت خشم سر شمشیر بر شکم خویش نهاده زور کرد که از پشتش بیرون رفت.

بیت: خار دارد بزبان نیشتر هم به خلیدن شکند بیشتر

تاریخ حبیب السیر جلد اول صفحه ۵۳۲ و ۵۳۳

غدا ابن جرّموز بفارس همه
یا عمرو لو نبهته لوجتته
تکتک امک ان قتلت لمسلما

یوم الهیاج و کان غیر معرد
لا طائشا رعش الجنان و لا الید
حات علیک عقوبه المعتمد

همچنین مرثیه ای را در هنگام شهادت فرزندش عبدالله بن زبیر سروده که ابیاتی چند از آنرا نیز صاحب کتاب نساء الفاضلات نقل کرده و چنین است:

لئیس الله محرم بعد قوم
قتلهم جفاه عک و لحم

قتلوا بین زمزم والمقدم
و صدا و حمیر و جذام

اسما دختر ابوبکر صدیق زنی سخی و بخشنده بود هر چه داشت در راه خدا انفاق می کرد علاوه بر زنی شجاع و با غیرت بود و در غزوه یرموک^{۱۹} به همراه شوهرش اشتراک داشت. محمد احمد در کتاب غزوه بدر می نویسد: اسما دختر کوچک حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود زمانیکه حضرت ابوبکر صدیق (رض) در معیت پیامبر بزرگوار اسلام از مکه به مدینه مهاجرت کردند ابو جهل به تعقیب ایشان می گشت به دروازه خانه ابوبکر صدیق آمد و دروازه را کوبید اسما در گشود و پرسید چه کاری دارید؟ ابو جهل گفت: ما آمده ایم و می خواهیم پدرت را ببینیم و با او مذاکره کنیم. اسما جواب داد پدرم در خانه نیست. ابو جهل پرسید پدرت کجاست؟ اسما جواب داد که نمیدانم. ابو جهل طوری بر صورت اسما سیلی زد که گوشواره از گوش آن دختر جدا شد و بر زمین افتاد. و باز محمد احمد می نویسد: وظیفه اسما دختر ابوبکر صدیق در هنگام هجرت پیامبر اسلام (ص) این بود که برای پیامبر اسلام و ابوبکر صدیق غذا تهیه نماید و هنگامیکه عبدالله برادرش می خواهد به غار ثور برود گذارا به او بدهد تا برای غار نشینان ببرد.

و بعد از اینکه پیغمبر (ص) تصمیم گرفتند که از غار خارج شوند و بسوی مدینه به راه بیافتند نیز اسما دختر ابوبکر صدیق (رض) برای حضرت محمد (ص) غذا فراهم کرد تا اینکه توشه راه آنها تا مدینه باشد. اسما دختر ابوبکر صدیق یکی از زنان برجسته صدر اسلام است و قبل از اینکه حضرت محمد (ص) از مکه به مدینه مهاجرت کنند در مکه به عقد ازواج حضرت زبیر بن عوام (رض) درآمد و هجدهمین مسلمان می باشد و قبل از او هفده نفر مسلمان شدند و پس از اینکه پیغمبر (ص) و حضرت ابوبکر صدیق (رض) به مدینه رفتند اسما در حالیکه بار دار بود به مدینه منتقل شد و در آن شهر وضع حمل کرد و نام پسرش را عبدالله گذاشت که وی همان عبدالله بن زبیر است.

عبدالله بعد از آنکه بزرگ شد در دوره امویان بر خلیفه اموی شوریذ و حجاج معروف حکمران اموی او را دستگیر کرد و بدار آویخت جسد عبدالله بر دار ماند و یک روز که حجاج نزدیک دار بود اسما

^{۱۸} وادی السباع: وادی السباع موضعی است بین بصره و مکه و حضرت زبیر بن عوام (رض) در آن موضع بدست عمرو بن جرّموز مجاشعی به شهادت رسید و فاصله آن تا بصره پنج میل است و ابو عبیده در باره آن چنین آورده است: ناحیه ایست از نواحی کوفه و وجهه تسمیه آن این است که اسما دختر دریم بن قین بن اهود بن بهراء مکنی به ام السباع در آنجا میزیسته و فرزندان وی را سباع یعنی درندگان می گفته اند زیرا نام های آنها: سگ، شیر، گرگ، پلنگ، روباه و غیره بوده است. لغت نامه دهخدا جلد پانزدهم صفحه ۲۳۰۵

^{۱۹} جنگ یرموک: یرموک وادی است میان نهر اردن و بحر لوط واقع در شام که سبب جنگی که در عهد خلافت حضرت ابوبکر صدیق (رض) بین مسلمانان و رومیان در آنجا روی داد و سخت مشهور است در این جنگ خالد بن ولید (رض) فرمانده قوای اسلام بود و بعد از مرگ حضرت ابوبکر صدیق و آغاز خلافت حضرت عمر فاروق حضرت عمر وی را از فرماندهی عزل و به جای وی ابو عبیده بن جراح (رض) را منصوب کرد ولی خالد این فرمان را پنهان داشت و به جنگ ادامه داد و لشکر روم را بکلی در هم شکست و بعدا به حضور ابو عبیده رفت و به منصب جدید او را تهنیت گفت و جنگ یرموک آغاز فتوح شام است.

جنگ یرموک در سال سیزدهم هجری قمری واقع شد و پس از آن ابواب فتوح شام بروی عساکر مسلمان مفتوح گشت. لغت نامه دهخدا جلد پانزدهم صفحه ۲۳۷۶۶ به نقل از قاموس اعلام ترکی جلد ششم، منتهی الارب، لباب الانساب

دختر ابوبکر خود را به او رسانید و با صدای بلند در حالیکه اطرافیان حجاج می شنیدند با انگشت جسد پسرش را نشان داد و گفت: آیا موقع آن نرسیده که این سواره را از اسب چوبی فرود بیاورید؟ حجاج که مرد متکبر و خشنی بود با خشونت جواب داد: نه، و این جسد بایستی بر دار بماند چون صاحب آن مرد خائنی بود. اسماء جواب داد: پسر من خائن نبود و یک مسلمان پاکنهاد به شمار می آمد که شبها نماز نافله می خواند و روزها روزه می گرفت. حجاج به خشم آمد و بانگ زد: ای عجزه! از پیش چشم دور شو. اسماء جواب داد من عجزه نیستم و دلیلش این است که تو چند دندان نداری و تمام دندانهای من موجود است و بعد از این گفته اسماء دختر ابوبکر (رض) دندانهای خود را که بدون نقص بود به حجاج و اطرافیانش نشان داد و در آنوقت تقریباً یکصد سال از عمر اسماء می گذشت بی آنکه یک دندانش افتاده باشد یا در مشاعر او آثار ضعف احساس شود.

بنا به نوشته بعضی از مورخین هنگامیکه پیغمبر (ص) و ابوبکر صدیق می خواستند از غار خارج شوند و بسوی مدینه عزیمت نمایند اسماء دختر ابوبکر صدیق (رض) برای آنها رهنمای به اسم عبدالله بن عر بت انتخاب کرد تا آنها را بسوی مدینه ببرد که دشمنان به آنها دسترسی پیدا نکنند. اگرچه عبدالله بن عر بت پرست بود و تاریخ نشان نمیدهد که مسلمان شده باشد معهذا پیامبر اسلام و ابوبکر صدیق را تا مدینه رهنمائی کرد و عر که اسم پدر عبدالله است به معنی آموزنده و تربیت کننده است و در عربی ضرب المثل (عرکه / الدهر) از دوره جاهلیت معروف است یعنی روزگار او را تربیت کرده و بوی آموخته و گویا شعر رودکی به این مضمون:

هرکه ناموخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

از همین ضرب المثل عربی اقتباس شده است. صاحب تاریخ حبیب السیر می نویسد: در زمان هجرت مسلمانان به مدینه عبدالله بن ابوبکر (رض) مادر خویش ام رمان و خواهران خویش عایشه و اسماء را در سال اول هجری به مدینه رسانید. مادر عبدالله و اسماء (ذات النطاقین) قتیله دختر عبدالعزی قرشی از خاندان عامر بن لوی بوده است.

پسران اسماء عبارت اند از: عبدالله، عاصم، عروه، منذر و مصعب پسران حضرت زبیر بوده اند. صاحب کتاب ریح المختوم می نویسد: شب دو شنبه اول ربیع الاول سال نخست هجری مطابق به ۱۶ سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی عبدالله بن اریق شتران را و اسماء دختر ابوبکر (رض) توشه و آذوقه راه شان (پیامبر اسلام و ابوبکر صدیق) را آورد اما فراموش کرده بود که آنرا با بندی ببندد از این رو هنگامیکه به راه افتادند خواست که توشه راه را که فاقد دسته بود ببندد از این رو کمر بند خود را دو نیم کرد و با نیمی آذوقه را بست و با نیمی دیگر کمرش را و بدین سبب ذات النطاقین نامیده شد.

علامه دهخدا در لغت نامه اش به نقل از قاموس اعلام ترکی می نویسد اسماء دختر بزرگ ابوبکر صدیق بن ابی قحافه و خواهر حضرت عایشه و زوجه حضرت زبیر و به ذات النطاقین ملقب و مشهور است او مادر عبدالله بن زبیر بوده که بعد از یزید بن معاویه نه ماه در مکه خلافت کرد در آن زمان لشکر حجاج گرداگرد ابن زبیر را فرا گرفتند اسماء نصایح حکیمانه به پسرش داده او را به ثبات قدم و کوشش مردانه دعوت و توصیه کرد و کمی پس از شهادت پسر خویش در سن صد سالگی در گذشت.

صاحب کتاب تهذیب التهذیب می نویسد: اسماء دختر ابوبکر صدیق و زوجه زبیر بن عوام بوده و از رسول الله (ص) حدیث روایت نموده و از او پسرانش عبدالله بن زبیر و عروه بن زبیر و نواسه هایش عباد بن حمزه بن عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عروه بن زبیر و عباد بن عبدالله بن زبیر و فاطمه دختر منذر بن زبیر و مولایش عبدالله بن کیسان و صفیه دختر شبیه و عبدالله بن عباس و مسلم معمری و ابو

نوفل بن ابی عقرب و عبدالله بن ابی ملیکه^{۲۰} و وهب بن کیسان روایت نموده اند: وی مسمی به ذات النطاقین بود و اسود بن سفیان به نقل از ابی نوفل بن ابی عقرب می گوید: اسماء برای حجاج بن یوسف ثقفی که برای فرزندش عبدالله به طعنه ابن ذات النطاقین گفته بود گفت: چگونه فرزندم را به ذات النطاقین طعنه میزنی در صورتیکه مرا کمر بندی بود که زنها آنرا به کمر خویش می بندند و من آنرا دو نیم کردم و به آن طعام رسول خدا(ص) را بستم و به آن سبب مرا ذات النطاقین نامیدند. هشام بن عروه به نقل از پدرش گفته است: سن اسماء به صد سالگی رسیده بود اما دندانهای او نیفتاده و عقل وی زائل نگشته بود.

ابن اسحاق می گوید: اسماء در قدیم بعد از هفده نفر مسلمان شد و در حالیکه پسرش عبدالله را حامله بود به مدینه هجرت نمود و در مکه بعد از ده روز و یا بیست روز بعد از شهادت فرزندش عبدالله در جمادی الاول سال ۷۳ هجری قمری وفات یافت.

ابن سعد در کتاب طبقات می نویسد: اسماء خواهر پدر مادری عبدالله پسر ابوبکر بوده و دیر باز در مکه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد اسماء به ذات النطاقین(دو دامنه) مشهور است که به هنگام بیرون رفتن رسول خدا و ابوبکر صدیق در شبی که برای هجرت به غار ثور پناه بردند یکی از دامن های خود را دو قطعه کرد قطعه ای را سفره شان قرار داد و قطعه را دهانه بند مشک آب آنان و بدین گونه به ذات النطاقین مشهور شد.

اسماء را زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قسی به همسری گرفت و اسماء برای او پسرانی به نام های عبدالله، عروه، منذر، عاصم و مهاجر و دخترانی به نامهای خدیجه کبرا ام حسن و عایشه آورد.

ابو اسامه حماد بن اسامه^{۲۱} از هشام بن عروه از پدرش و فاطمه از گفته اسماء ما را خبر داد که می گفته است: هنگامیکه پیامبر اسلام(ص) از خانه ابوبکر صدیق(رض) آهنگ هجرت فرمودند که به

^{۲۰} عبدالله بن عبیدالله تیمی مکی معروف به ابن ابی ملیکه: عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه(زهیر) بن عبدالله بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره مکنی به ابوبکر و طبق گفته بعضی ابو محمد تیمی مکی معروف به ابن ابی ملیکه قاضی و مؤذن عبدالله بن زبیر بوده است و از عبادله چهارگانه(عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمرو بن عاص) و عبدالله بن جعفر بن ابوطالب و عبدالله بن سائب مخزومی و مسور بن مخرمه و ابی محزوره و اسماء دختر ابوبکر صدیق و ام المومنین عایشه و ام المومنین ام سلمه عقبه بن حارث و طلحه بن عبیدالله) بعضی می گویند از او حدیث نشنیده است) و عثمان بن عفان و ذکوان مولای عایشه و حمید بن عبدالرحمن بن عوف و قاسم بن محمد و عباد بن عبدالله بن زبیر و عروه بن زبیر و علقمه بن وقاص و عبیدالله بن ابی یزید(گرچه قبل از او وفات یافته است) و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده و از او پسرش یحیی و برادرزاده اش عبدالرحمن بن ابوبکر و عطا بن ابی ربیع(که از نزدیکانش بود) و حمید طویل و عبدالعزیز بن رفیع و عمرو بن دینار و ابوالتیاح و ایوب و جریر بن حازم و عثمان بن ابی الاسود و ابو یونس حاتم بن ابی صغیره و حبیب بن شهید و عبدالله بن عثمان بن خثیم و ابن جریج و عبدالواحد بن ایمن و عبدالله بن آنس و ابو عمیس مسعودی و عمر بن سعید(ابی حسین) و یزید بن ابراهیم تستری و نافع بن عمر جمحی و ابو هلال راسبی و لیث و جماعتی دیگر روایت نموده اند.

ابو زرعه و ابو حاتم او را ثقه گفته اند و بخاری و دیگران می گویند: وی در سال ۱۱۷ هجری قمری وفات یافته است. ابن حجر عسقلانی گفته است که ابن ابی ملیکه می گفت: من سی نفر از صحابه را دیدم و ابن سعد می گوید: وی را عبدالله بن زبیر متولی غزای طائف ساخت و نامبرده کنیز الحدیث بوده و نصب او را عبدالله بن عبیدالله بن عبدالله بن ابی ملیکه زهیر گفته و زبیر بن بکار، ابن کلبی و دیگران نیز چنین گفتند و بخاری می گوید: کنیه او ابو محمد بوده و برادری داشته که کنیه او ابوبکر بوده است و عجلی می گوید: او تابعی مکی و ثقه است و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و می گوید: او هشتاد نفر از صحابه را دیده است و در سال ۱۱۷ یا ۱۱۸ هجری قمری وفات یافته است و ابن قانع نیز چنین گفته است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹

^{۲۱} حماد بن اسامه قرشی کوفی: حماد بن اسامه بن زید قرشی مولای قریش بوده و مکنی به ابو اسامه کوفی می باشد.

مدینه بروند سفره ایشان را آماده ساختم ولی برای سفره و برای مشک آب چیزی که آنها را در آن ببندم نیافتم من به ابوبکر (رض) گفتم به خدا سوگند چیزی جز همین کمر بند دامنم پیدا نکردم. گفت: آنرا دو پاره کن با یکی مشک آب و با دیگری سفره را ببند و چنان کردم و به همین مناسبت به ذات النطاقین معروف شدم.

و همو از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: شامیان هنگامیکه با عبدالله بن زبیر جنگ می کردند به عنوان تحقیر او را پسر ذات النطاقین صدا می کردند عبدالله بن زبیر می گفت: این نکوهشی است که ننگ آن از شما آشکار است. اسماء از پسرش عبدالله پرسید آنان ترا به این موضوع نکوهش کردند؟ گفت: آری. مادر گفت به خدا سوگند که آن بر حق است و از افتخار های من شمرده می شود.

و باز همو از هشام بن عروه از پدرش از خود اسماء دختر ابوبکر (رض) ما را خبر داد که می گفته است: زبیر (رض) مرا به همسری گرفت در حالیکه نه مال داشت و نه برده و نه چیز دیگری و فقط اسپ داشت و من بودم که اسپ او را علف می دادم و زحمت و مراقبت از آنرا از دوش زبیر بر می داشتم اسپ را تیمار می کردم و دانه های خرماهای تازه را برای اسپ می کوبیدم و آبش می دادم و دلو آب کثی را پینه می زدم و خمیر می کردم و نمی توانستم نان بپزم برخی از بانوان انصار که مردم نیکو رفتار بودند برای من خمیر می کردند من هسته های خرما را از زمین زبیر (رض) که پیامبر (ص) در اختیارش نهاده بودند جمع می کردم و سبب را بر سر می نهادم و از آن زمین که با مدینه دو فرسنگ فاصله داشت پیاده به مدینه می آمدم روزی در همان حال که سبب هسته ها بر سرم بود و پیاده می آمدم با رسول خدا (ص) که سواره و همراه تنی چند از یاران شان به مدینه می آمدند بر خوردم آن حضرت نخست برای من دعا فرمودند و سپس خواستند شتر شان را بخوابانند که همراه خود سوار کنند من آزر (شرم) کردم که همراهی آن مردان باشم و انگهی غیرت زبیر (رض) را بیاد آوردم که از غیرتمند ترین مردم بود و پیامبر (ص) احساس فرمودند که من آزرم کردم و به راه خود ادامه دادند و رفتند. من پیش زبیر (رض) آمدم و گفتم پیامبر (ص) مرا در حالیکه هسته های خرما بر سرم بود و تنی چند از همراهان شان با ایشان بودند دیدند و شتر خود را خوابانند که همراهی ایشان سوار شوم من آزرم کردم و غیرت ترا بیاد آوردم. زبیر گفت: به خدا سوگند که دانه کشیدن تو بر من دشوار تر از سوار شدن همراهی ایشان است. اسماء می گفته است پس از آن پدرم ابوبکر (رض) زنی خدمتکار برای من فرستاد که تیمار و مراقبت از اسپ را عهده دار شد و چنان بود که گوی مرا از برده گی رهایی بخشید.

کثیر بن هشام^{۲۲} از فرات بن سلمان از عبدالکریم از عکرمه، و عبدالله بن جعفر رقی^{۲۳} از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از عکرمه ما را خبر دادند که می گفته است: اسماء دختر ابوبکر (رض) همسر

نامبرده از هشام بن عروه و برید بن عبدالله بن ابی برده و اسماعیل بن ابی خالد و اعمش و مجاهد و کهمس بن حسن و ابن جریج و سعد بن سعید انصاری و فطر بن خلیفه و عبیدالله بن عمرو و محمد بن عمرو بن علقمه و هشام بن حسان و ثوری و شعبه و مسعر و حماد بن زید و خاق کثیری حدیث روایت نموده و از او شافعی و احمد بن حنبل و یحیی و اسحاق بن راهویه و ابراهیم جوهری و حسن بن علی حلوانی و ابو خثیمه و قتیبه و پسران شیبه و محمد بن رافع و محمد بن عبدالله بن نمیر و محمود بن غیلان و هناد بن سری و حسن بن علی بن عفان و محمد بن عاصم اصبهانی و مردمان زیادی دیگر روایت نموده اند.

حنبل بن اسحاق به نقل از احمد آورده است که می گوید: ابو اسامه ثقه و داناترین کس به امور مردم و اخبار اهالی کوفه است و عبیدالله بن احمد به نقل از پدرش گفته است که ابو اسامه ضابط حدیث، زیرک و راستگو است و عجلی به سندی از سفیان آورده است که در کوفه جوانی عاقلتر از ابو اسامه نیست و مرگ او را در ماه شوال سال ۲۰۱ هجری قمری گفته است و بخاری می افزاید: طبقی که گفته اند نامبرده در هنگام مرگ هشتاد سال سن داشت.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه ۵ و ۶

^{۲۲} کثیر بن هشام کلابی رقی: کثیر بن هشام کلابی مکنی به ابو سهل رقی در بغداد سکونت داشته و از جعفر بن برقان و هشام دستوانی و مسعودی و کلثوم بن جوشن و عمر بن سلیم باهلی و شعبه و دیگران حدیث روایت نموده و از احمد،

زبیر بن عوام(رض) بود و زبیر بر او سخت می گرفت و تند بود اسماء پیش پدر خود آمد و شکایت آورد ابوبکر(رض) گفت: دخترکم شکیبیا باش که اگر زن شوهر نیکو کاری داشته باشد و شوهر بمیرد و آن زن پس از او ازدواج نکند خداوند آن دو را در بهشت به یکدیگر می رساند.

حجاج بن محمد^{۲۴} و ابو عاصم نبیل و محمد بن عبدالله انصاری از ابن جریج ما را خبر دادند که می گفته است: ابن ابی ملیکه از عباد پسر عبدالله بن زبیر از اسماء دختر ابوبکر صدیق برای من نقل کرد که می گفته است: به حضور پیامبر اسلام(ص) رفته گفته است ای رسول خدا در خانه من هیچ چیزی جز همانی که گاه زبیر(رض) می آورد باقی نمانده است اگر من از همانچه زبیر(رض) می آورد صرفه جویی کنم بر من گناهی نیست؟ پیامبر(ص) فرمودند: تا اندازه ایکه می توانی صرفه جویی کن ولی اندوخته مکن و بخل مورز که مبادا خداوند بر تو سخت گیرد.

عفان بن مسلم^{۲۵} از حماد بن سلمه از حمید از عبید از عمیر ما را خبر داد که می گفته است: بر گردن اسماء غده متورمی بود پیامبر(ص) بر آن دست کشیدند و عرضه داشتند(پروردگارا او را از زشتی و آزار این غده به سلامت دار).

ابن اسحاق، ابن معین، ابراهیم بن موسی، ابو خثیمه، خلیفه بن خیاط، اسحاق بن منصور، ابوبکر و عثمان پسران ابی شیبیه، ابو موسی، بندار، محمد بن حاتم بن میمون، احمد بن منیع، محمد بن سلیمان أنباری، عمرو ناقد، جعفر بن مسعر، احمد بن سنان قطان، عباس بن محمد داوری، حارث بن ابی اسامه، احمد بن ولید فحام و دیگران روایت نموده اند.

داوری به نقل از ابن معین او را ثقه گفته و عجلای او را ثقه و صدوق می گوید و عباس داوری آورده است که او ثقه و از جمله برجسته گان مسلمین در عصر خود بود و ابن حبان او را در شمار ثقات نگاشته است و ابن قانع می گوید: وی مردی پرهیزگار و نیکو کار بوده است و ابن سعد وفات او را در ماه شعبان سال ۲۰۷ هجری قمری نگاشته اما حارث بن ابو اسامه می گوید: نامبرده در سال ۲۰۸ هجری قمری وفات یافته است.

تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه ۵۶۴

^{۲۳} عبدالله بن جعفر رقی معیطی: عبدالله بن جعفر رقی معیطی از عمر بن عبدالعزیز حدیث روایت نموده و از او قریش بن حبان روایت کرده است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۱۰۹

^{۲۴} حجاج بن محمد مصیصی: حجاج بن محمد مصیصی کور مکنی به ابو محمد مولای سلیمان بن مجالد می باشد و اصلا از مردم ترمذ بوده و در بغداد سکونت داشته و باز به مصیصه کوچ کرده است.

نامبرده از حریر بن عثمان و ابن ابی ذئب و ابن جریج و لیث و شعبه و یونس بن ابی اسحاق و اسرئیل بن یونس و حمزه زیاد و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده و از او احمد، یحیی بن معین، یحیی بن یحیی، ابو عبیدریا، ابو معمر هنلی، ابو خثیمه، نفیلی، قتیبه، صاعقه، ذهلی، ابن منادی، داوری، ابن خالد احمر و مردمان دیگر روایت نموده اند.

ابن سعد می گوید: نامبرده به مصیصه کوچ کرد و برای برآوردن نیازمندی داشت به بغداد رفت و در آن شهر به سال ۲۰۶ هجری قمری وفات نمود. ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و می گوید وفات او در ماه ربیع الاول بوده اما بعضی از محدثین او در شمار ضعفاء آورده و می گویند در آخر عمر بر حالات او اختلاط آمده بوده است.

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه ۵۰۷

^{۲۵} عفان بن مسلم بصری: عفان بن مسلم بن عبدالله صفار مکنی به ابو عثمان بصری مولای عزره بن ثابت انصاری بوده و در بغداد سکونت داشته است. نامبرده از حافظان حدیث و مورد اعتماد بوده و از اهالی بصره می باشد و در سال ۱۳۴ هجری قمری متولد گردیده است وی از داوود بن ابی فرات، عبدالله بن بکر مزنی، سخر بن جویری، شعبه، وهیب بن خالد، همام بن یحیی، سلیم بن حیان، ابان العطار، اسود بن شیبیان، هر دو حماد، ابی عوانه، عبدالوارث بن سعید، عبدالواحد بن زیاد و دیگران حدیث روایت نموده و از او بخاری، اسحاق بن منصور، ابی قدامه سرخسی، محمد بن عبدالرحیم بزاز، حجاج بن شاعر، ابو خثیمه، حسن بن علی خلیل، ابوبکر بن ابی شیبیه، عبدالله دارمی، عمرو ناقد، فضل بن سهل، عمرو بن علی، محمد بن اسحاق صغانی، ابوبکر بن ابی عتاب اعیان، محمد بن حاتم بن میمون، ابو موسی هارون حمال، احمد بن حنبل، حسن بن محمد زعفرانی، عثمان بن ابی شیبیه، یزید بن خالد رملی، عبد بن حمید، بندار، ابراهیم جوزجانی، احمد بن سلیمان رهاوی، اسحاق بن راهویه، اسحاق بن یعقوب بغدادی، حسن بن اسحاق مروزی، حسین بن عیسی بسطامی، ابو داوود حرانی، عبدالرحمن بن محمد بن سلام طرسوسی، عثمان بن خرزاد، عمرو بن منصور، فضل بن عباس حابی، هلال بن معلی، عبدالرحمن بن عبدالله جزری، محمد بن یحیی ذهلی، احمد بن صالح مصری، علی بن مدینی، قتیبه بن سعید، محمد بن عبدالله بن نمیر، محمد بن سعد، ابوبکر یب، ابراهیم بن دیزیل، ابو

یحی بن عباد^{۲۶} از حماد بن سلمه از ابو عامر خزاز^{۲۷} از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می گفته است: اسماء دختر ابوبکر صدیق درد سر می شد دست بر سر خود می نهاد و می گفت: وای از درد پیکرم و آنچه خداوند می آمرزد بیشتر است.

ابو اسامه از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر از اسماء دختر ابوبکر صدیق ما را خبر داد که هرگاه بیمار می شد همه بردگان خود را از زن و مرد آزاد می ساخت. و همو به همان اسناد ما را خبر داد که اسماء به دختران و خویشاوندان خود می گفته است صدقه دهید و انفاق کنید و منتظر فزونی نباشید که اگر در آرزو و انتظار فزونی بمانید چیزی بر ثروت شما افزوده نمی شود و اگر صدقه دهید احساس از دست دادن مال را نخواهید کرد.

عبیدالله بن موسی^{۲۸} از اسامه از محمد بن منکدر ما را خبر داد که پیامبر(ص) به اسماء دختر ابوبکر صدیق فرموده اند: (سختگیری و اندوخته مکن که مبادا خدای بر تو سختگیری فرماید).

مسعود، جعفر طیالسی، جعفر صائغ، حسن بن سلام سواق، حنبل بن اسحاق، ابوزرعه، ابوحاتم، ابو زرعه دمشقی، علی بن عبدالعزیز بغوی، حارث بن ابو اسامه، ابراهیم حربی، اسحاق بن حسن حربی و دیگران روایت نموده اند.

حنبل بن اسحاق می گوید: هنگامیکه مأمون خلیفه عباسی قول به خلق قرآن را اظهار داشت اسحاق بن ابراهیم طاهری را مأمور ساخت تا عفان بن مسلم را برای پذیرش اعتقاد به خلق قرآن بخواند و اگر او آنرا نپذیرفت مقرری و معاش وی که ماهیانه پنجمصد درهم بود قطع شود. عفان چون این را بشنید در جواب گفت: (و فی السماء رزقکم و ماتوعدون) روزی شما با همه وعده های که به شما داده اند در آسمان است. سوره زریات آیه ۲۲

و از پذیرفتن عقیده مأمون خودداری کرد. می گویند وی نخستین کسی است که در این راه صدمه دید و او را از مشایخ اسلام و ائمه اعلام به حساب آورده اند.

ابن سعد می گوید: وی ثقه و کثیر الحدیث است و در سال ۲۲۰ هجری قمری در بغداد در گذشته است و ابن خراش گفته است که وی ثقه و از برجسته گان مسلمین بوده و ابن قانع او را ثقه و قابل اعتماد گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده است. تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۴ - لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه ۱۵۶۵

^{۲۶} یحی بن عباد قرشی اسدی مدنی: یحی بن عباد بن عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی اسدی مدنی از پدرش عباد و مادر بزرگ پدرش اسماء دختر ابوبکر صدیق و عمویش حمزه و پسر عموی پدرش عبدالله بن عروه بن زبیر حدیث روایت نموده و از او پسر عموی پدرش هشام بن عروه و موسی بن عقبه و حفص بن عمر بن ثابت بن زراره و عبدالله بن ابوبکر بن حزم و محمد بن اسحاق و یزید بن عبدالله بن هاد روایت نموده و او را ابن معین، نسانی و دارقطنی ثقه گفته اند و ابو حاتم می گوید وی در قدیم به عمر ۳۶ سالگی وفات یافت و زبیر بن بکار گفته است که مادرش عایشه دختر عبدالرحمن بن حارث بن هشام می باشد و مادر عایشه نیز ام حسن دختر زبیر بن عوام بوده است و ابن سعد به نقل از ابن ابی الدنیا آورده است که می گوید: من جوانی زیباتر از او ندیدم و نامبرده در سن ۳۶ سالگی وفات یافته و ثقه و کثیر الحدیث بوده است و دارقطنی می گوید: یحی بن عباد و پدرش عباد هر دو ثقه بوده اند. تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۱۴۶

^{۲۷} ابو عامر خزاز: صالح بن رستم هاشمی مکنی به ابو عامر خزاز مولای ابو عبدالسلام دمشقی بوده و از ثویان، عبدالله بن حواله و مکحول حدیث روایت نموده و از او عبدالرحمن بن یزید بن جابر و سعید بن ایوب روایت نموده اند. ابن ابی حاتم گفته است در باره وی سوال کردم. گفتند: مجهول است و او را نمی شناسیم. اما ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و ابو زرعه دمشقی او را در طبقه دوم از تابعین اهل شام نگاهشته است و در کتاب لغت نامه دهخدا به نقل از عیون الاخبار چنین آمده است که صالح بن رستم مکنی به ابو عامر خزاز تابعی است و ابن قتیبه بواسطه اصعمی از وی روایت کند و او از ایاز از عمر بن هبیره وزیر روایت آرد همچنین در لغت نامه دهخدا به نقل از کتاب المصاحف آمده است که ابوبکر سجستانی گوید: صالح از عطاء از ابن عباس و وکیع و حجاج از وی روایت کنند. تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه ۵۲۶ و جلد ششم صفحه ۳۷۳ - لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه ۱۴۸۱ و ۱۴۸۱۱

^{۲۸} عبیدالله بن موسی عیسی کوفی: عبیدالله بن موسی بن ابی مختار (باذام) از موالی خاندان عیسی بوده و مکنی به ابو محمد حافظ می باشد نامبرده از اسماعیل بن ابی خالد، هشام بن عروه، ایمن بن نابل، معروف بن خربوذ، امش، هارون بن سلیمان فراء، ابن آدام محاربی، محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی، ثوری، حسن بن صالح، یونس بن ابی اسحاق، اوزاعی، ابن جریج، عثمان بن أسود، حنظله بن ابی سفیان، نکریا بن ابی زانده، عبدالعزیز بن سیاه، موسی بن عبیده

موسی بن اسماعیل^{۲۹} از عبدالله بن مبارک^{۳۰} از مصعب بن ثابت^{۳۱} از عامر بن عبدالله بن زبیر از گفته پدرش عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است: قتیلہ دختر عبدالعزی بن عبد سعد که زنی از

ریزی و طائفه دیگر حدیث روایت نموده و از او بخاری، احمد بن ابی سریق رازی، احمد بن اسحاق بخاری، ابوبکر بن ابی شیبہ، محمد بن یحیی ذہلی، محمد بن حسین اشکاب، محمود بن غیلان، یوسف بن موسی، ابراهیم بن دینار بغدادی، اسحاق بن منصور، حجاج بن شاعر، دارمی، عبیدالقاسم بن زکریا بن دینار، محمد بن عبدالله بن نمیر، حسین بن علی بن اسود، احمد بن ابراهیم دورقی، زیاد بن ایوب، عباس بن عبدالعظیم عنبری، عبدالله بن حکم قطوانی، عثمان بن ابی شیبہ، محمد بن حاتم بن بزیع، محمد بن عثمان بن کرامه، عبدالله بن منیر، حسین بن محمد بلخی، محمد بن احمد بن مدویہ، سفیان بن عیینہ، وکیع بن جراح، عبدالله بن محمد مسندی، عبدالله بن صباح عطار، عباس دوری، ابراهیم بن یونس بن محمد مودب، ابراهیم جوزجانی، احمد بن سلیمان رهاوی، احمد بن عثمان بن حکیم، احمد بن فضالہ، احمد بن نصر نیشابوری، حسن بن اسحاق مروزی، محمد بن سهل بن عسکر، ابوموسی، محمد بن عوف طائی، احمد بن یوسف سلمی و ابوبشر بکر بن خلف، حسین بن ابی سری عسقلانی، سهل بن زجلہ، صالح بن محمد بن یحیی بن سعید قطان، محمد بن اسماعیل بن سمره، محمد بن اسماعیل بن ابی ضرار، محمد بن خلف عسقلانی، محمد بن عمر بن ہیاچ، علی بن محمد طنافسی، محمد بن سعد کاتب واقدی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راہویہ، یحیی بن معین، ابو سعید اشج، ابوحاتم، صغانی، احمد بن ابی عزره، یعقوب بن سفیان، محمد بن سلیمان باغندی کبیر، محمد بن علی بن عفان، کدیمی و دیگران روایت نموده اند.

نامبرده در سال ۱۲۸ هجری قمری متولد گردیده و طبق گفته محمد ابن سعد در ماه ذی القعدہ سال ۲۱۳ هجری قمری وفات یافته است.

در باره شخصیت عبیدالله بن موسی در بین محدثین اختلاف نظر است: میمونی او را منکر الحدیث گفته اما ابو حاتم او را صدوق، ثقہ و حسن الحدیث آورده و عجلی او را ثقہ و عالم به قرآن می گوید و ابن حبان او را به شمار ثقات نگاشته و یعقوب بن سفیان او را شیعہی گفته و می گوید: او رافضی و منکر الحدیث است و جوزجانی می گوید: او غالی و بد مذهب بوده و روایت از او قابل تعجب است و از ابن قبیل تبصره ها در باره وی زیاد می باشد.

تہذیب التہذیب جلد چهارم صفحه ۳۴، ۳۵ و ۳۶

۷۳ موسی بن اسماعیل منقری تبونکی بصری: موسی بن اسماعیل منقری مکنی به ابو سامہ تبونکی بصری از جمله موالی و یکی از محدثین است و بدان جهت او را تبونکی می گویند کہ وی خانہ ای را در تبونک خریداری نموده و بدان جهت بہ تبونکی ہنصوب شد و بعضی می گویند چنانکہ در قاموس آمدہ قومی از اہالی تبونک در خانہ اش فرود آمدہ بودند و بدان جهت او را تبونکی گفته اند و تبونک بازاری است کہ در آن دل، جگر و آنچه در شکم مرغان است میفروشتند.

نامبرده از جریر بن حازم، مهدی بن میمون، ہنید بن قاسم، مبارک بن فضالہ، ابان عطار، ہمام بن یحیی، و ہیب بن خالد، ابی ہلال راسبی، یزید بن ابراهیم تستری، قیس بن ربیع، حماد بن سلمہ، جویریہ بن أسماء، بکار بن عبدالعزیز بن ابی بکرہ، داوود بن ابی فرات، سلیمان بن مغیرہ، سلام بن ابی مطیع، عبدالعزیز ماجشون، عبدالواحد بن زیاد، عمرو بن یحیی سعیدی، ہارون بن موسی نحوی، عبدالعزیز بن مسلم، عبدالوارث بن سعید، ابی عوانہ، معتمر بن سلیمان و خلق دیگر حدیث روایت نموده و از او بخاری، ذہلی، احمد بن حسن ترمذی، عبیدالله بن فضالہ، عبدالرحمن بن عبدالوہاب عمی، پسر دخترش ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم نبیل، یحیی بن معین، احمد بن منصور رمادی، ابوزرعہ، ابوحاتم، عباس داوری، محمد بن یحیی ضریرس ابوالاحوص عکبری، محمد بن غالب تمنام، عباس بن فضل أسفاطی و دیگران روایت نموده اند.

حسین بن حسن رازی بہ نقل از ابن معین او را ثقہ و قابل اطمینان گفته و ابوالولید طرابلسی می گوید: وی ثقہ و راستگو است و ابن سعد او را ثقہ و کثیر الحدیث گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و بخاری وفات او را در سال ۲۲۳ هجری قمری نگاشته است.

تہذیب التہذیب جلد پنجم صفحه ۵۳۹ و ۵۴۰

۳۰ عبدالله بن مبارک حنظلی تمیمی مروزی: عبدالله بن مبارک بن واضح حنظلی تمیمی مکنی بہ ابو عبدالرحمن مروزی از موالی و یکی از ائمہ و از جمله محدثین تابعین بوده و بنا بہ گفته عباس بن مصعب مادرش خوارزمی و پدرش ترک بوده است. نامبرده در خراسان میزیستہ و از او در کتب عرفان و اخلاق، اخبار، نوادر و سخنان حکمت آمیز بسیاری را نقل کرده اند وی از سلیمان تیمی، حمید طویل، اسماعیل بن ابی خالد، یحیی بن سعید انصاری، سعد بن سعید انصاری، ابراهیم بن ابی عبلہ، ابی خلدہ خالد بن دینار، عاصم أحول، ابن عون، عبدالله بن عمر، اکرمہ بن عمار، عیسی بن طہمان، فطر بن خلیفہ، محمد بن عجلان، موسی بن عقبہ، ابراهیم بن عقبہ، أمعش، ہشام بن عروہ، ثوری، شعبہ، اوزاعی، ابن جریر، مالک، لیث، ابن ابی ذئب، ابراهیم بن طہمان، ابراهیم بن نشیط، ابی بردہ برید بن عبدالله بن ابی بردہ، حسین معلم، حیوہ بن شریح، خالد بن سعید اموی، خالد بن عبدالرحمن بن بکر سلمی، زکریا بن اسحاق، زکریا بن ابی زائدہ، سعید بن ابی عروہ، سعید بن ابی ایوب، ابی شجاع سعید بن یزید قنباری، سعید بن ایاس جریری،

خاندان مالک بن حسل بود پیش دختر خود اسماء دختر ابوبکر صدیق آمد قتیله همسر ابوبکر (رض) بود که در دوره جاهلی او را طلاق داده بود. قتیله برای اسماء هدایای به مدینه آورد که روغن و مویز و پوست دباغی شده یا مواد رنگ آمیزی بود اسماء از راه دادن او به خانه خود و پذیرفتن هدیه او خودداری کرد و به عایشه (رض) پیام داد که در این باره از پیامبر (ص) بپرسد. رسول خدا فرمودند: باید که او را به خانه خود راه دهد و باید که هدیه اش را بپذیرد.

سلام بن ابی مطیع، صالح بن صالح بن حی، طلحه بن ابی سعید، عبدالملک بن ابی سلیمان، عمر بن ذر، عمر بن سعید بن ابی حسین، محمد بن عمر بن فروخ، عمرو بن میمون بن مهران، عوف اعرابی، محمد بن ابی حفصه، معمر بن راشد، هشام بن حسان، وهیب بن ورد، بونس بن یزید ابیلی، ابی بکر بن عثمان بن سهل بن حنیف و خلق زیادی حدیث روایت نموده و از او ثوری، معمر بن راشد، ابواسحاق فزازی، جعفر بن سلیمان ضبعی، بقیه بن ولید، داوود بن عبدالرحمن عطار، ابن عیینه، ابوالأحوص، فضیل بن عیاض، معتمر بن سلیمان، ولید بن مسلم، ابوبکر بن عیاش و دیگر شیوخ و اقران وی و مسلم بن ابراهیم، ابو اسامه، ابوسلمه تبونکی، نعیم بن حماد، ابن مهدی، قطان، اسحاق بن راهویه، یحیی بن معین، ابراهیم بن اسحاق طالقانی، احمد بن محمد مردویه، اسماعیل بن ابان و راق، بشر بن محمد سختیانی، حبان بن موسی، حکم بن موسی، زکریا بن عدی، سعید بن سلیمان، سعید بن عمر اشعثی، سفیان بن عبدالملک مروزی، سلیمان بن صالح سلمویه، عبدالله بن عثمان عدان، ابوبکر و عثمان پسران ابی شیبه، عبدالله بن عمر بن ابان جعفی، علی بن حسن بن شفیق، عمر بن عون، علی بن حجر، محمد بن صلت أسدی، محمد بن عبدالرحمن بن سهم انطاکی، ابوبکر بن أصرم، منصور بن ابی مزاحم، محمد بن مقاتل مروزی، یحیی بن ایوب مقابری، سوید بن نصر، حسین بن داوود بلخی و مردمان زیادی دیگر روایت نموده اند.

ابو اسامه می گوید: من دانسته تر از عبدالله بن مبارک ندیدم. ابن مهدی گفته است: ائمه چهار کس بوده اند: ثوری، مالک، حماد بن زید و عبدالله بن مبارک. شعیب می گوید: من مردی را ملاقات نکردم مگر اینکه عبدالله بن مبارک از او فاضلتر بوده است و امام احمد گفته است که در زمانه خود عبدالله بن مبارک عالمی بزرگ و در حفظ حدیث و مهارت در کتاب سر آمد روزگار بود. و سفیان بن عیینه می گوید: من در احوال صحابه نظر کردم و فضلی را از ایشان بیشتر بر عبدالله بن مبارک نیافتم مگر بر صحبت ایشان با رسول الله (ص) و غزای ایشان به همراه آنحضرت (ص) و باز می گوید: عبدالله بن مبارک مردی فقیه، عالم، عابد، زاهد، سخی، شجاع و شاعر بود. و ابو اسحاق فزازی او را امام مسلمین خوانده است. و فضیل بن عیاض می گوید: بعد از او مثلش در مشرق نیامده است. و حسن بن عیسی گفته است که شاگردان عبدالله بن مبارک می گفتند: بر او خصائل نیک و افعال خیر از جمله علم، فقه، ادب، نحو، لغت، شعر، فصاحت، زهد، ورع، انصاف، شب زنده داری، عبادت، حج، غزا، قهرمانی، شجاعت، سختگیری بر بدن و ترک سخنان زائد جمع شده بودند. و عباس بن مصعب می گوید: عبدالله بن مبارک در جمع حدیث، فقه، عربیت، شجاعت، تجارت، سخاوت و محبت با مردم سرآمد بود احمد بن حنبل و دیگران تولد او را در سال ۱۱۸ هجری قمری گفته اند و ابن سعد وفات او را بعد از برگشت از جهاد در منطقه هیت به سال ۱۸۱ هجری قمری به عمر ۶۳ سالگی گفته است و می گوید: کتب زیادی تألیف نموده و روایات بسیاری در ابواب علم از او بجه مانده و مرد ثقه، قابل اعتماد، محبوب و کثیر الحدیث است. و ابن حجر از قول حاکم گفته است که وی امام عصر خود و شهره آفاق در علم، زهد، شجاعت و سخاوت بوده است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۲۳۲، ۲۳۳ و ۲۳۴ - لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۳۹۱

۳۱ مصعب بن ثابت اسدی: مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام اسدی بطور مرسل از پدر بزرگش عبدالله بن زبیر و نیز از پدرش ثابت و عمویش عامر و پسر عموی پدرش عکاشه بن مصعب و پسر عموی دیگر پدرش هشام بن عروه و نافع مولای عبدالله بم عمر و ابن منکدر و عطاء بن ابی رباح و ابی حازم بن دینار و اسماعیل بن محمد بن سعد و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده و از او پسرش عبدالله و زید بن اسلم که از او بزرگتر هم بوده و محمد بن عمرو بن علقمه که از همقطاران او بوده و ابن مبارک و دراوردی و حمید بن اسود و عبید بن عقیل و بشر بن سری و ابو ضمیره انس بن ایاز و حاتم بن اسماعیل و واقدی و دیگران روایت نموده اند اما عبدالله پسر امام احمد حنبل به نقل از پدرش او را ضعیف الحدیث گفته و می گوید: مردم را ندیدم که از حدیث او ستایش کنند و عثمان دارمی به نقل از ابن معین او را ضعیف گفته و معاویه بن صالح به نقل از ابن معین می گوید: او چیزی نیست و ابو حاتم گفته است او صدوق اما کثیر الغلط است و حدیثش قوی نیست و نیز ابو حاتم می گوید: مصعب بن ثابت اسدی در سال ۱۵۷ هجری قمری به سن ۷۳ سالگی وفات یافته است و ابن حجر عسقلانی به از زهری می گوید: نامبرده از عابترین افراد زمانه خود بود و گفته شده که وی همیشه روزه داشته و شبانه روزی هزار رکعت نماز می خوانده و ۷۱ سال زنده گی کرده است و ابن حبان او را در شمار ضعفا آورده است و دارقطنی می گوید: مدنی است اما قوی نمی باشد و ابن مبارک از او و او از عبدالله بن زبیر حدیث روایت نموده و ذهبی می گوید: عبدالله بن مبارک تنها از او و او بطور مرسل از عبدالله بن زبیر روایت نموده است.

تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه ۴۲۷ و ۴۲۸

گوید بخشی از آیه سوره ممتحنه را خداوند در همین مورد نازل فرمود که در آن می فرماید(خداوند شما را از نیکی کردن نسبت به آنانیکه در باره دین با شما جنگ نکرده اند نهی نمی کند) تا آنجا که می فرماید(آنان خود ستمگرانند). ابوالولید هشام طیالسی از شریک از رکین بن ربیع^{۳۲} ما را خبر داد که می گفته است: پیش اسماء دختر ابوبکر(رض) رفتم پیر زنی فرتوت و سالخورده و کور شده بود، او را در حال نماز دیدم که کسی کنارش بود و به او می گفت بر خیز، بنشین، چنین و چنان کن.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس^{۳۳} از گفته پدرش از هشام بن عروه ما را خبر داد که می گفته است: هنگامیکه منذر پسر زبیر از عراق برگشت برای مادر خود اسماء دختر ابوبکر(رض) جامه های ظریف و نازک بافت مرو و سپید رنگ آورد، در آن هنگام چشم اسماء کور شده بود، بر آن جامه ها دست کشید و گفت چه بد! جامه های او را به خودش بر گردانید، این موضوع بر منذر گران آمد و گفت مادر جان! آن اندازه نازک نیست که پوست بدن از زیر آن دیده شود، اسماء گفت بر فرض که دیده نشود زیبایی آنرا می ستایند، گوید منذر برای مادر جامه سپید ضخیم مروی خرید، اسماء آنرا پذیرفت گفت از اینگونه جامه به من بپوشان.

انس بن عیاض لیثی^{۳۴} از محمد بن ابی یحیی^{۳۵} از اسحاق وابسته محمد بن زیاد از ابو واقد لیثی که در جنگ یرموک شرکت داشته است ما را خبر داد که می گفته است: اسماء دختر ابوبکر(رض) همراه

^{۳۲} رکین بن ربیع فزاری کوفی: رکین بن ربیع بن عمیله فزاری مکنی به ابوربیع کوفی از پدرش و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و ابو طفیل و حصین بن قبیصه و قیس بن مسلم و عدی بن ثابت و یحیی بن یعمر و دیگران حدیث روایت نموده و از او نواسه اش ربیع بن سهل بن رکین و اسرائیل و زایده و شعبه و ثوری و مسعر و جریر بن عبدالحمید و شریک و عبیده بن حمید و معتمر بن سلیمان و تعدادی دیگر روایت نموده اند.
احمد و ابن معین و نسایی او را ثقه گفته اند و ابو حاتم او را مردی صالح گفته و ابن حجر و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده اند.
وی در سال ۱۳۱ هجری قمری وفات یافته هیثم و ابن قانع همین تاریخ را تایید نموده اند و یعقوب بن سفیان می گوید: رکین بن ربیع فزاری ثقه است.
تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه ۱۷۴

^{۳۳} اسماعیل بن عبدالله بن ابو اویس اصبحی: اسماعیل بن عبدالله بن عبدالله بن اویس بن مالک بن ابی عامر اصبحی مکنی به ابو عبدالله بن ابی اویس بوده و خواهرزاده مالک و نسبیبه می باشد.
نامبرده از پدرش و برادرش ابوبکر و خالوش مالک و نیز از سلمه بن وردان و ابن ابی زناد و عبدالعزیز ماجشون و سلیمان بن بلال و اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه و کثیر بن عبدالله و دیگران حدیث روایت نموده و از او بخاری و مسلم بواسطه ابراهیم بن سعید جوهری و احمد بن صالح مصری و حسن و ابی خثیمه و دارمی و احمد بن یوسف سلمی و جعفر بن مسافر و عبدالله بن محمد بن یزید بن خنیس و ذهلی و یعقوب بن حمید و یعقوب بن سفیان و ابو حاتم و قتیبه و اسماعیل بن اسحاق قاضی و نصر بن علی جهضمی و حارث بن ابی اسامه و مردمانی دیگر روایت نموده اند اما اکثر محدثین او را در شمار ضعفاء آورده مگر ابن حبان که او را از جمله ثقات ذکر کرده و می گوید: وی سال ۲۲۶ هجری وفات نموده و ابن عساکر نیز همین سال را گفته است و دیگران وفات او را در ماه رجب سال ۲۲۷ هجری قمری آورده اند. تهذیب التهذیب جلد اول صفحه ۲۵۵ و ۲۵۶

^{۳۴} انس بن عیاض لیثی مدنی: انس بن عیاض بن ضمیره(جعد به) یا عبدالرحمن مکنی به ابو ضمیره لیثی مدنی بوده و از شریک بن ابی نمر و ابی حازم و ربیع و هشام بن عروه و موسی بن عقبه و سهل بن ابو صالح و صالح بن کیسان و صفوان بن سلیم و ابن جریج و اوزاعی و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده و از او ابن وهب و بقیه بن ولید(هردوی شان قبل از وی وفات نموده اند) و شافعی و قعنبنی و دحیم و علی بن مدینی و یحیی بن یحیی نیشابوری و قتیبه و احمد بن حنبل و احمد بن صالح و ابراهیم بن منذر و ابن نمیر و یونس بن عبدالاعلی و زبیر بن بکار و محمد بن عبدالله بن عبدالحم و خلقی دیگر روایت نموده اند.

ولادت او را در سال ۱۰۴ هجری قمری گفته اند و وفات او را بخاری به نقل از عبدالرحمن بن شیبه در سال ۲۰۰ هجری قمری و ابن منجویه در سال ۱۸۵ هجری قمری آورده اند.
تهذیب التهذیب جلد اول صفحه ۲۹۵ و ۲۹۶

^{۳۵} محمد بن ابی یحیی اسلمی مدنی: محمد بن ابی یحیی(سمعان) اسلمی مکنی به ابو عبدالله مدنی بوده و از پدرش و مادرش و یزید اعور و یوسف بن عبدالله بن سلام و عباس بن سهل بن سعد و عکرمه مولای عبدالله بن عباس و سالم بن

شوهرش زبیر(رض) بوده است و ابو واقد شنیده است که اسماء به زبیر می گوید، ای ابو عبدالله! گاهی مردی از دشمن که در حال دویدن است پایش به گره های ریسمان های خیمه من بند می شود و بدون آنکه زخمی بر او خورده باشد مرده بر زمین می افتد.

یزید بن هارون^{۳۶} از حماد بن سلمه از هشام بن عروه از پدرش یا از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می گفته است: هنگام حکومت سعید بن عاص که دزدان و رهنان به مدینه هجوم می آوردند، اسماء دختر ابوبکر(رض) برای خود خنجری فراهم آورد و شبها آنرا زیر سر خود می نهاد. کثیر بن هشام از فرات بن سلمان از عبدالکریم از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است: از اسماء دختر ابوبکر(رض) پرسیدم آیا کسانی از گذشتگان بودند که از بیم خدا غش کنند؟ گفت: نه. ولی چنان بودند که از بیم می گریستند.

عبدالله بن عمر و دیگران حدیث روایت نموده و از او پسرانش ابراهیم و عبدالله ملقب به سحیل و حفص بن غیاث و ابو ضمیره و یحیی بن قطان و ابن وهب و دیگران روایت نموده اند.

عجلی گفته است: وی مدنی و ثقه بوده و آجری می گوید: ابو داؤود را از سحیل سوال کردم . گفت: ثقه است و باز ابو داؤود را از پدرش سوال کردم. گفت: پدرش نیز ثقه است و عمویش انیس نیز ثقه است و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و می گوید: وی در سال ۱۴۷ هجری قمری وفات یافته و ابو نعیم اصفهانی می گوید: در سال ۱۴۶ هجری قمری وفات یافته است.

تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه ۳۱۰ و ۳۱۱

^{۳۶} یزید بن هارون سلمی واسطی: یزید بن هارون بن وادی(زادان) بن ثابت سلمی مکنی به ابو خالد واسطی از جمله موالی بنی سلیم بوده و یکی از بزرگان و حفاظ حدیث بوده ثقه و از مشاهیر علمای عصر خود و در علوم دین استاد و محیط و در شخصیت و هوشیاری ممتاز و از جمله زهاد بود.

اصل او از بخارا بوده ولی زادگاه و آرامگاه اش واسط می باشد و او بیست و چهار هزار حدیث مستند را حفظ کرده بود.

مامون گفته است: اگر مکان یزید بن هارون نبود من اظهار می کردم که قرآن مخلوق است. از تالیفات وی کتاب تفسیر قرآن و کتاب فرائض می باشد تولد وی را در سال ۱۱۷، ۱۱۰ و یا ۱۱۸ هجری قمری گفته اند و وفات او در ماه ربیع الآخر سال ۲۰۶ هجری قمری در زمان خلافت مامون خلیفه عباسی بوده است از گفته های او است آنکه ریاست در وقت طلبد از ریاست به وقت محروم ماند.

یزید ابن هارون از سلیمان تیمی و حمید طویل و عاصم احول و اسماعیل بن ابی خالد و ابی مالک اشجعی و یحیی بن سعید انصاری و حریر بن عثمان و ابی عون و داؤود بن ابی هند و حسین معلم محمد بن اسحاق و سعید جریری و سفیان بن حسین و کهمس بن حسن و محمد بن عمرو بن علقمه و مسلم بن سعید و همام و ورقاء بن عمر و هشام بن حسان و ابان عطار و حجاج بن ابی زینب و هرود حماد و ربیع بن مسلم و شعبه و ثوری و سلیمان بن علی ربعی و سلیمان بن کثیر و عبدالخالق بن سلمه و عبدالعزیز ماجشون و عبدالملک بن ابی سلیمان و عوام بن حوشب و عمر بن محمد عمری و ابی غسان محمد بن مطرف و هشام دستوائی و هیثم و ابراهیم بن سعد و مردمان دیگر حدیث روایت نموده و از او بقیه بن ولید که قبل از او وفات یافته و آدم بن ایاس و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین و علی بن مدینی و پسران ابی شیبه و بیان بن عمرو و بندار و ابو موسی و محمد بن سلام و ابو خثیمه و عمرو ناقد و ابن نمیر و محمد بن حاتم بن میمون و هارون حمال و محمد بن عباده واسطی و عباس عنبری و محمد بن عبدالرحیم بزاز و عمرو بن علی فلاس و فضل بن سهل أعرج و ابو قدامه و ابن ابو عمرو و عبد بن حمید و حسن بن علی حلال و عبدالله بن نمیر و یحیی بن جعفر و یحیی بن موسی و یوسف بن موسی قطان و مطر بن فضل و یعقوب دورقی و احمد بن سنان قطان و ذهلی و محمد بن عبید بن منادی و حسین بن عیسی بسطامی و ابو قلابه رقاشی و حسن بن عرفه و حسن بن محمد زعفرانی و محمد بن عبدالملک دیقی و حارث بن ابی اسامه و ابو مسعود رازی و عباس دوری و محمد بن احمد بن ابی عوام و احمد بن عبدالرحمن سقطی و دیگران روایت نموده اند.

ابو طالب به نقل از احمد او را صحیح الحدیث گفته و ابن مدینی می گوید: وی از جمله ثقات است و در جای دیگر گفته است: که من از وی حافظ تر ندیدم و ابن معین او را ثقه گفته و عجلی آورده است که وی ثقه، عابد و ثابت الحدیث است و در آخر عمر نابینا شده بود و ابو زرعه به نقل از ابوبکر بن ابو شیبه گفته است که من از یزید معتمد تر در حفظ حدیث ندیدم.

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۲۲۴، ۲۲۵ و ۲۲۶

کشف الظنون حاجی خلیفه جلد ششم صفحه ۴۱۷

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۶۳۳ و جلد پانزدهم صفحه ۲۳۷۸۱ به نقل از اعلام زرکلی

احمد بن عبدالله^{۳۷} بن یونس از زهیر از ابو اسحاق از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می گفته است: هنگامیکه حضرت عمر فاروق مقررری هارا مشخص کرد برای اسماء دختر ابوبکر (رض) هزار درهم مقرر داشت.

عنان بن مسلم از حماد بن سلمه از هشام بن عروه ما را خبر داد که می گفته است: زبیر (رض) اسماء را طلاق داد و عروه را که در آن هنگام کودک بود از او گرفت. انس بن عیاض از هشام بن عروه ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر (رض) جامه های نارنجی پررنگ که به ماده عسفر رنگ شده بود در حالیکه محرم بود می پوشید ولی در آن زعفران به کار نرفته بود.

و همو از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می گفته است: تا هنگامیکه اسماء در گذشت ندیدم که جامه رنگی جز آنچه به عسفر رنگ شده باشد بپوشد و چادری هم که می پوشید همان گونه بود.

عازم بن فضل از حماد بن زید^{۳۸} از هشام از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می گفته است: اسماء دختر ابوبکر در چادر پررنگی که با عسفر رنگ شده بود محرم می شد. یحیی بن حماد^{۳۹} از ابو عوانه^{۴۰} از یزید بن ابی زیاد^{۴۱} از قیس بن احنف نخعی ما را خبر داد که می گفته است: قاسم بن محمد ثقفی برای من نقل کرد که اسماء دختر ابوبکر (رض) پس از آنکه کور شده

^{۳۷} احمد بن عبدالله تمیمی یربوعی کوفی: احمد بن عبدالله بن یونس بن عبدالله بن قیس تمیمی یربوعی کوفی مکنی به ابو عبدالله از محدثین است و گاهی او را منسوب به جدش می کنند و احمد بن یونس می گویند. نامبرده از ثوری و ابن عیینه و زانده و عاصم بن محمد ابن ابی زناد و اسرائیل و لیث و مالک و مردمانی دیگر حدیث روایت نموده و از او بخاری و مسلم و ابوداؤود و ابوبکر بن ابی شیبه و حجاج بن شاعر و عبد بن حمید و ابوزرعه و ابو حاتم و صاعقه و یوسف بن موسی و حارث بن ابی اسامه و اسماعیل سمویه و اسحاق حربی و ابراهیم جوزجانی و تعدادی دیگر روایت نموده است.

احمد بن حنبل او را شیخ الاسلام گفته و ابو حاتم می گوید: ثقة و قابل اعتماد است و نسائی و بخاری در تاریخ کبیر وفات او را در کوفه به ربیع الآخر سال ۲۲۷ هجری قمری آورده و بعضی از محدثین گفته اند وفات او در شب جمعه پنج شب از ماه باقی مانده بوده و به عمر ۹۴ سالگی بوده است و ابوداؤود گفته است که نامبرده در سال ۱۳۴ هجری قمری متولد گردیده اما ابن قانع تولد او را در سال ۱۳۳ هجری قمری آورده است.

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۱۲۲۷

^{۳۸} حماد بن زید ازدی جهضمی بصری: حماد بن زید بن درهم ازدی جهضمی مکنی به ابو اسماعیل بصری از ثابت بنانی و انس بن سیرین و عبدالعزیز بن صهیب و عاصم احول و محمد بن زیاد قرشی و ابی جمره ضبعی و جعد بن ابی عثمان و ابی حازم سلمه بن دینار و شعیب بن حجاب و صالح بن کیسان و عبدالحمید صاحب الزیادی و ابی عمران جونی و عمرو بن دینار و هشام بن عروه و عبیدالله بن عمر و دیگران از تابعین و بعد از ایشان روایت نموده و از او عبدالله بن مبارک و ابن مهدی و ابن وهب و قطان و ابن عیینه و ثوری و ابراهیم بن ابی عبیه و مسلم بن ابراهیم و عازم و مسدد و مؤمل بن اسماعیل و ابواسامه و سلیمان بن حرب و عفان و عمرو بن عوف و علی بن مدینی و قتیبیه و محمد بن زینبور مکی و ابوالاشعث احمد بن مقدم عجلی و هیثم بن سهل تستری و مردمانی زیادی دیگر روایت نموده اند.

رسته میگوید: از عبدالرحمن بن مهدی شنیدم که می گفت: امام مردم در زمان ایشان چهار کس بوده اند: سفیان ثوری در کوفه، مالک در حجاز، اوزاعی در شام و حماد بن زید در بصره و ابن مهدی گفته است: داناتر از این گروه ندیدم و تمام شان را بدون اوزاعی ذکر کرده است و فطر بن حماد گفته است به نزد مالک رفتم از کسی از اهالی بصره از من سوالی نکرد مگر از حماد بن زید و ابن مهدی می گوید کسی داناتر در سنت و حدیث از حماد بن زید ندیدم و ابو حاتم به نقل از ابن مهدی می گوید: در بصره فقیه تر از حماد بن زید ندیدم. و یحیی بن یحیی نیشابوری گفته است: حافظ تر از او ندیدم و احمد بن حنبل گفته است که حماد از ائمه مسلمین است.

بنا به گفته خالد بن خداس نامبرده در سال ۹۸ هجری قمری متولد گردید و عازم و جماعتی دیگر گفته اند که وی در رمضان سال ۱۷۹ هجری قمری وفات یافته است.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه ۹ و ۱۰

بود همراه کنیزکان خود به محل اقامت حجاج آمد و پرسید حجاج بن یوسف ثقفی کجاست؟ گفتند: اینجا نیست. اسماء گفت: هنگامیکه آمد او را بگوئید فرمان دهد این استخوان ها (استخوانهای عبدالله بن زبیر) را فرود آورند و نیز او را خیر دهید که من از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمودند (میان قبیله ثقیف دو مرد هستند که یکی از ایشان بسیار دروغگو و دیگری بسیار نا بود کننده است)

اسحاق ازرق^۲ از عوف اعرابی^۳، از ابوصدیق ناجی^۴ ما را خبر داد که می گفته است: حجاج ثقفی پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر پیش اسماء دختر ابوبکر رفت و گفت پسرت در این

^۳ یحیی بن حماد شیبانی بصری: یحیی بن حماد بن ابی زیاد شیبانی مکنی به ابو محمد بصری بوده و او داماد ابو عوانه می باشد و از ابو عوانه و عکرمة بن عمار و شعبه و حماد بن سلمه همام بن یحیی و جریر بن حازم و جویریة بن اسماء و غیر از ایشان از کسانی دیگر حدیث روایت نموده و از ابو بخاری و اسحاق بن راهویه و ابراهیم بن دینار و حسن بن مدرک طحان و اسحاق بن منصور کوسج و ابراهیم بن یعقوب جوزجانی و احمد بن اسحاق سرماری و حمید بن زنجویه و ابوداؤد حرانی و ابوموسی و ابو قدامه سرخسی و محمد بن معمر بحرانی و عبدالله بن عبدالرحمن دارمی و ذهلی و ابو مسلم ابراهیم بن عبدالله کجی و دیگران روایت نموده اند.

این سعد او را ثقه و کثیر الحدیث گفته ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و محمد بن نعمان بن عبدالسلام می گوید: از وی عابدتر ندیدم و بخاری به نقل از حسن بن مدرک می گوید: وی در سال ۱۱۵ هجری قمری وفات یافته است و ابن حجر به نقل از عجلی گفته است که نامبرده ثقه از جمله مردمانی بوده که از ابو عوانه حدیث روایت نموده اند.

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۱۲۵

^۴ ابو عوانه یشکری واسطی بصری: وضاح بن عبدالله یشکری مولای یزید بن عطار مکنی به ابو عوانه واسطی و ملقب به بزاز می باشد او از اسرای منطقه گرگان بوده و حسن و ابن سیرین را دیده و از معاویه بن قره یک حدیث شنیده و از اشعث بن ابی شعشاء و اسود بن قیس و قتاده و ابی بشر و حصین بن عبدالرحمن و بیان بن بشر و اسماعیل سدی و ابراهیم بن محمد بن منتشر و ابراهیم بن مهاجر و عبدالملک بن عمیر و جعد مکنی به ابی عثمان و بکیر بن اخنس و حکم بن عتیبه و زیاد بن علاقه و سعد بن ابراهیم و رقیه بن مصقله و أعمش و منصور بن معتمر و منصور بن زاذان و مغیره و یعلی بن عطاء و ابی اسحاق شیبانی و عبدالعزیز بن صهیب و طارق بن عبدالرحمن و زید بن جبیر و سعید بن مسروق و سماک بن حرب و سهیل بن ابی صالح و عاصم بن سلیمان أحول و عاصم بن بهدله عاصم بن کلیب و عبدالرحمن بن اصبهانی و عثمان بن عبدالله بن موهب و عمرو بن دینار و فراس بن یحیی و ابن منکدر و ابی یغفور و موسی بن ابی عائشه و هلال الوزان و ابی حصین و خلق بسیاری دیگر حدیث روایت نموده و از او شعبه و ابن علی و ابو داؤد و ابوالولید طیالسیان و فضل بن مساور دامادش و عبدالرحمن بن مهدی و ابو هشام مخزومی و عفان و یحیی بن حماد و ابو سلمه موسی بن اسماعیل و حبان بن هلال و عبدالرحمن بن مبارک عیسی و علی بن حکم مروزی و عازم و سوید بن عمرو کلبی و سعید بن منصور و حجاج بن منهال و احمد بن اسحاق حضرمی و مسد د و حامد بن عمر بکراوی و عبدالله قواریری و شیبان بن فروخ و قتیبه بن سعید و ابو کامل جحدری و ابو ربیع زهرانی و یحیی بن یحیی نیشابوری و محمد بن ابی بکر مقدمی و محمد بن عبید بن حساب و محمد بن محبوب و محمد بن عبدالملک بن ابی الشوارب و هشیم بن سهل تستری و دیگران روایت نموده اند وی را ابن حبان در شمار ثقات ذکر کرده و می گوید که نامبرده در سال ۱۲۲ هجری قمری متولد گردیده است و وفات او را بعضی از مؤرخین در سال ۱۷۵ هجری قمری گفته اند اما محمد بن محبوب می گوید: ابو عوانه در ماه ربیع الاول سال ۱۷۶ هجری قمری وفات یافته است.

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۷۵، ۷۴ و ۷۶

^۱ یزید بن ابی زیاد مدنی: یزید بن زیاد (ابی زیاد) و طبق گفته بعضی از مؤرخین یزید بن زیاد بن ابی زیاد مدنی مولای عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع مخزومی بوده و بعضی از مؤرخین می گویند دو یزید بوده و بین یزید بن و یزید بن ابی زیاد فرق گذاشته اند و تعدادی نیز اسم ابی زیاد را میسرده گفته اند.

نامبرده از محمد بن کعب قرظی و عبدالله بن رافع مولای ام سلمه حدیث روایت نموده و از او ابن اسحاق و مالک روایت نموده اند.

نسائی او را ثقه گفته و ابن حبان نیز او را در شمار ثقات آورده و گفته که علاوتاً از وی سلیمان بن بلال نیز حدیث روایت نموده است.

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۲۰۲

^۲ اسحاق بن یوسف مخزومی واسطی: اسحاق بن یوسف بن مرداس مخزومی واسطی معروف به ازرق از ابو عون و اعمش و شریک و ثوری و مسعر و عمر بن نر و عوف و دیگران حدیث روایت نموده و از او احمد بن حنبل و ابو خثیمه و ابوبکر بن ابی شیبه و دحیم و قتیبه و عمرو ناقد و یحیی بن معین و سعدان بن نصر و جماعتی دیگر روایت نموده اند.

می گویند برای احمد گفته شد که آیا اسحاق ازرق ثقه است؟ او گفت: ای والله ثقه است و ابن معین، عجلی و بزاز نیز او را ثقه گفته اند و ابو حاتم می گوید: وی صحیح الحدیث و صدوق است و در روایت وی هیچگونه تشویشی نیست.

خانه(مسجدالحرام) الحاد پدید آورد و خداوند او را از عذاب دردناک چشانند و با او چه کرد و چه کرد، اسماء او را گفت دروغ می گویی او نسبت به پدر و مادر خود نکو کار و بسیار روزه گیر و نماز گزار بود، ولی رسول خدا ما را خبر داده که به زودی از قبیله ثقیف دو دروغگو بیرون می آیند که دومی ایشان از نخستین بدتر و نابود کننده تر است.

فضل بن دکین^{۴۵} از حفص بن غیاث^{۴۶} از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می گفته است: اسماء دختر ابوبکر(رض) وصیت کرد و گفت چون مردم مرا غسل دهید و کفن کنید و بر من حنوط بپاشید ولی از حنوط بر کفن من نیفشانید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید.

و یعقوب بن شبیه گفته است داناترین مردم به حدیثی که شریک روایت نموده او می باشد و خطیب او را از ثقات و قابل اعتماد می داند و وهب بن بقیه تولد او را در سال ۱۱۷ هجری قمری و خلیفه و ابن سعد وفات او را در سال ۱۹۵ هجری قمری گفته اند.

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه ۲۲۴

^{۴۲} عوف بن ابی جمیله عبدی هجری بصری: عوف بن ابی جمیله(بندویه) عبدی هجری مکنی به ابو سهل بصری و معروف به عوف اعرابی بوده و اسم مادرش رزینه می باشد نامبرده از ابی رجا عطاردی و ابی عثمان نهدی و ابی عالیه و ابی منهال سیار بن سلامه و خلاس هجری و حسن بن ابی الحسن بصری و برادرش سعد بن ابی الحسن و انس و محمد پسران سیرین و زراره بن اوفی و علقمه بن وائل و قسامه بن زهیر و یزید فارسی و ابی نصره عبدی و خالد اشج و زیاد بن مخراق و عبدالله بن عمرو بن هند و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده و از او شعبه و ثوری و ابن مبارک و قطان و هیثم و عیسی بن یونس و غندر و مروان بن معاویه و معتمر بن سلیمان و روح بن عباد و جعفر بن سلیمان ضبعی و ابن علیّه و اسحاق ازرق و عباد بن عوام و ابن ابی عدی و محمد بن حسن واسطی و یزید بن زریع و ابوسفیان حمیری و نصر بن شمیل و معاذ بن معاذ عنبری و عثمان بن هیثم مؤذن و ابو زید انصاری نحوی و محمد بن عبدالله انصاری و ابو عاصم و هود بن خلیفه و دیگران روایت نموده اند.

عبدالله بن احمد به نقل از پدرش او را ثقه و صالح الحدیث گفته و اسحاق بن منصور نیز به نقل از ابن معین می گوید او ثقه است و ابو حاتم نیز او را صدوق و صالح گفته و ابی سعد نیز می گوید او ثقه و کثیر الحدیث است اما بعضی از مؤرخین او را تأیید کرده و متهم به تشیع کرده اند ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده و تولد او را در سال ۵۹ هجری قمری گفته است و وفات او را در سال ۱۴۶ و یا ۱۴۷ هجری قمری آورده اند.

و عقیلی به نقل از ابن مبارک می گوید که جعفر بن سلیمان گفته است: ابوب و ابی عون و یونس را دیدم و برای شان گفتم که چرا نه نشستید؟ در حالیکه عوف نشسته بود؟ گفتند: به خداوند قسم که عوف به یک بدعت راضی نشده و در او دو بدعت است: قدری و شیعی، و انصاری می گوید: که داؤد بن ابی هند را دیدم که عوف را می زد و می گفت: وای بر تو ای قدری و در میزان آمده است که بندار می خواند حدیثی را از عوف و می گفت: که او قدری، رافضی و شیطان است و دهخدا در لغت نامه اش می نویسد که ابو سهل بن ابی جمیله بصری محدث قدری، شیعی و ثقه است.

تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه ۴۰۲ و ۴۰۳

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۷۱۰

^{۴۴} ابو صدیق ناجی: بکر بن عمرو یا قیس مکنی به ابو صدیق ناجی از عبدالله بن عمر و ابی سعید(رض) و عائشه(رض) حدیث روایت نموده و از او قتاده و عاصم احوال و علاء بن بشیر مزنی و ولید بن مسلم عنبری و مطرف بن شخیر و دیگران روایت نموده اند و او را ابن معین، ابوزرع و نسائی ثقه گفته و ابن حجر می گوید: ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و گفته است که نامبرده در سال ۱۰۸ هجری قمری وفات نموده است.

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۳۶۴

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۷۲۸

^{۴۵} فضل بن دکین تیمی ملائی کوفی: فضل بن دکین (عمرو) بن حماد بن زهیر بن درهم تیمی مکنی به ابو نعیم ملائی کوفی و ملقب به احوال از موالی خاندان طلحه(رض) بوده و دکین لقب پدرش می باشد وی از نامداران روات و محدثین است و از اعمش و ایمن بن نابل و سلمه بن وردان و سلمه بن نبیط و یونس بن ابی اسحاق و عیسی بن طهمان و عبدالرحمن بن غسیل و قطر بن خلیفه و مصعب بن سلیم و یحیی بن ابی الهیثم عطار و مسعودی و ابی العمیس و ورقاء و ثوری و مالک بن مغول و مالک بن انس و ابن ابی ذئب و محمد بن طلحه بن مصرف و مسعر و معمر بن یحیی بن سام و نصیر بن ابی الأشعث و موسی بن علی بن رباح و هشام بن سعد مدنی و هشام دستوائی و همام بن یحیی و سیف بن ابی سلیمان و عمر بن ذر و صخر بن جویری و ابراهیم بن نافع مکی و اسحاق بن سعید سعیدی و اسرائیل و أفلح بن حمید و اسماعیل بن مسلم و جعفر بن برقان و مسعر بن کدام و داؤد بن قیس فراء و نکریا بن ابی زانده و ابی خثیمه زهیر بن معاویه و سعید بن عبید طائی و بشیر بن مهاجر و شیبان نحوی و عبدالملک بن حمید بن ابی غنیه و عذره بن ثابت و عبیدالله بن محرز و عاصم بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر و عبدالعزیز بن ابی سلمه ماجشون و ابی عاصم محمد بن ابوب ثقفی و نافع بن عمر جمعی و ابی الأشهب عطاردی و ابی شهاب حناط و عبدالسلام بن حرب و ابن عیینه و مردمانی دیگر حدیث روایت نموده و از او بخاری بواسطه یوسف بن موسی و محمد بن عبدالله بن نمیر و ابی خثیمه

وکیع بن جراح^{۴۷} از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر (رض) وصیت کرده و گفته است: چیزی از حنوط در کفن من قرار مدهید.

و ابی بکر بن ابی شیبیه و اسحاق راهویه و ابو سعید اشج و عبد بن حمید و حسن زعفرانی و محمد بن داؤود مصیسی و محمد بن سلیمان أنباری و احمد بن محمد بن معلی آدمی و هارون بن عبدالله حمال و احمد بن منیع و محمد بن احمد بن مردویه و محمود بن غیلان و ابو داؤود حرانی و عباس دوری و محمد بن اسماعیل بن علیہ و حسن بن اسحاق مروزی و احمد بن یحیی کوفی و عبدالاعلی بن واصل و عمرو بن منصور نسائی و محمد بن اسماعیل بن ابی ضرار رازی و محمد بن یحیی ذہلی و عبدالله بن مبارک گرچه مدتی درازی قبل از وی وفات یافته و عثمان بن ابی شیبیه و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و علی بن خشرم و ابو مسعود رازی و ابوزرعه و ابوحاتم و صنعانی و ابو اسماعیل ترمذی و یعقوب بن ابی شیبیه و احمد بن حسن ترمذی و ابراهیم حربی و ابراهیم بن یزید و علی بن عبدالعزیز بغوی و اسحاق بن حسن حربی و حارث بن ابی اسامه و کدیمی و بشر بن موسی و مردمان زیادی دیگر روایت نموده اند.

وی بنا به گفته احمد بن ملاحب در سال ۱۳۰ هجری قمری متولد گردید و در شعبان یا رمضان سال ۲۱۷ و یا ۲۱۸ هجری قمری وفات یافت و ابن سعد او را ثقه قابل اعتماد و کثیر الحدیث گفته است.
تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۷۲ و ۴۷۲

^{۴۶} حفص بن غیاث نخعی کوفی: حفص بن غیاث بن طلق بن معاویه بن مالک بن حارث بن ثعلبه نخعی مکنی به ابو عمر کوفی قاضی کوفه و هم چنین قاضی بغداد بوده است و از جدش طلق و از اسماعیل بن ابی خالد و أشعث حدانی و ابی مالک اشجعی و سلیمان تیمی و عاصم أحول و عبیدالله بن عمرو مصعب بن سلیم یحیی بن سعید انصاری و هشام بن عروه و اعمش و ثوری و جعفر صادق و برید بن عبدالله بن ابی برده و ابن جریج و لیث بن ابی سلیم و خلقی دیگری حدیث روایت نموده و از او احمد و اسحاق و علی و پسران ابی شیبیه و ابن معین و ابو نعیم و ابوداؤود حفری و ابو خثیمه و عفان و ابو موسی و یحیی بن یحیی نیشابوری و عمرو بن محمد ناقد و ابو کریب و پسرش عمر بن حفص بن غیاث و حسا بن عرفه و یحیی قطان و جماعتی دیگری روایت نموده اند.

ابن کامل می گوید: هارون الرشید اول او را در محله شرقیه بغداد قاضی مقرر نمود و باز از آنجا معزول ساخت و دو باره او را متولی قضاک فیه ساخت. و اسحاق بن منصور و دیگران به نقل از ابن معین او را ثقه گفته اند و عجلی نیز او را ثقه و قابل اعتماد می گوید. و نسائی و ابن خراش نیز او را ثقه گفته و سفیان به نقل از ابوبکر بن ابی شیبیه آورده است: وقتی حفص بن غیاث وفات کرد از او در همی باقی نماند در حالیکه قرضدار بود، و یحیی بن لیث بعد از آنکه قصه ای از عدالت در قضای حفص بن غیاث را نقل می کند آورده است که ابو یوسف برای یاران خود از عدالت او مثال می آورد.

نامبرده در سال ۱۱۷ هجری قمری متولد گردید و طبق گفته نعشی از مؤرخین در سال ۹۴ هجری قمری وفات یافت اما مسلم بن جنازه وفات او را در سال ۹۵ هجری قمری و فلاس و ابو موسی در سال ۹۶ هجری قمری آورده اند و ابن حبان که همان گفته اولی صحیح تر است او را در شمار ثقات آورده و می گوید وی در روز دهم ذی الحجه سال ۹۵ یا ۹۶ هجری قمری وفات یافته است.

و دهخدا در لغت نامه اش به نقل از طبقات الفقهاء صفحه ۱۱۵ می نویسد که حفص بن غیاث از محدثان است و ابن مبارک از اصحاب او بود آنگاه وی را وا گذاشت و از مذهب او برگشت.
تهذیب التهذیب جلد اول صفحه ۶۳۰، ۶۲۹ و ۶۳۱
لغت نامه دهخدا جلد ششم صفحه ۹۱۳۷

^{۴۷} وکیع بن جراح رواسی کوفی: وکیع بن جراح بن ملیح رواسی مکنی به ابو سفیان کوفی و مشهور به حافظ ابوسفیان از فقیهان، محدثان، مفسران و دانشمندان مشهور عراق بوده و طبق گفته هارون بن حاتم در سال ۱۲۸ هجری قمری متولد گردیده اما بعضی دیگر از مؤرخان تولد او را در سال ۱۲۷ هجری قمری گفته و عده ای دیگر تولد او را در سال ۱۲۹ هجری قمری آورده اند و نامبرده طبق گفته خلیفه و تعدادی دیگر از مؤرخین در سال ۱۹۷ هجری قمری وفات یافته اما احمد می گوید: وکیع بن جراح در سال ۱۹۶ هجری قمری زمانی که از سفر حج بر می گشت در راه وفات یافت و محمد بن سعد و ابو هشام گفته اند که وی در سال ۱۹۷ هجری قمری هنگامیکه از سفر حج بر می گشت در منطقه فید در روز عاشورا وفات یافت و قبر وی در خارج منطقه فید مشهور است و فید شهرکی در نیمه راه کوفه به مکه است. سن او را در هنگام وفات ۶۳ سال گفته اند.
از تصانیف وی: تفسیر قرآن، کتاب السنن و کتاب المعرفة و التاریخ می باشد.

وکیع بن جراح از پدرش و اسماعیل بن ابی خالد و امین بن نابل و عکرمه بن عمار و هشام بن عروه و اعمش و توبه و ابی صدقه و جریر بن حازم و عبدالله بن سعید بن خازم و عبدالله بن سعید بن ابی هند و معروف بن خربوذ و ابن عون و عبدالرحمن بن غسیل و ابی خلد خلد بن دینار و سلمه بن نبیط و عیسی بن طهمان و مصعب بن سلیم و مسعر بن

عبدالله بن نمیر^{۴۸} از هشام بن عروه از پدرش ما را خیر داد که می گفته است: اسماء دختر ابوبکر (رض) به افراد خانواده اش گفت چون مردم جامه های مرا بخور دهید و مرا کفن کنید و حنوط نمایند ولی روی کفن من حنوط میپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید.

حبیب جرمی و عبدالمجید بن وهب عقیلی و ابن جریج و اوزاعی و مالک و اسامه بن زید لیثی و اسرائیل و اسماعیل بن مسلم عبدی و بختری بن مختار و بدر بن عثمان و جعفر بن برقان و حاجب بن عمر و حریث بن ابی مطر و حنظله بن ابی سفیان و حسن و علی پسران صالح بن حی و زکریا بن اسحاق و زکریا بن ابی زانده و سعید بن عبید طائی و سفیان ثوری و شعبه و طلحه بن یحیی بن طلحه و عبدالحمید بن جعفر و عثمان شحام و عزره بن ثابت و علی بن مبارک و عمر بن ذر و عمران بن حدیر و معاویه بن ابی مزرد و معروف بن واصل و نافع بن عمر جمحی و موسی بن علی بن رباح و یزید بن ابراهیم تستری و فضیل بن غزوان و همس بن حسن و مالک بن مغول و ابن ابی ذئب و ابن ابی لیلی و محمد بن قیس أسدی و مساور وراق و هشام دستوانی و هشام بن سعد و یعلی بن حارث و ابن سنان شیبانی صغیر و أفلح بن حمید و حماد بن سلمه و حماد بن نجیح و زمعه بن صالح و سعد بن أوس عبسی و سعید بن عبدالعزیز تنوخی و سلیمان بن مغیره و صالح بن ابی الأخضر و عبدالله بن عمر عمری و عبدالعزیز بن ابی رواد و فضیل بن مرزوق و قره بن خالد و مبارک بن فضاله و موسی بن عبیده ریذی و همام بن یحیی و لونس بن ابی اسحاق و ابی شهاب حناط اکبر و ابی هلال را سبی و یزید بن زیاد بن ابی جعد و مردمی بسیاری دیگر حدیث روایت نموده و از او پسرانش سفیان و ملیح و عبید و محمد بن أبان بلخی و سفیان ثوری و عبدالرحمن بن مهدی و احمد و علی و یحیی و اسحاق و پسران ابی شیبیه و ابوخیثمه و حمیدی و قعنبی و اشجع و علی بن خشرم و مسدد و محمد بن سلام و ابن ابی عمرو نصر بن علی و یحیی بن یحیی نیشابوری و محمد بن صباح و دولابی و ابراهیم بن سعید جوهری و محمد بن رافع و ابراهیم بن عبدالله عبسی قصار و تعدادی دیگر روایت نموده اند.

عباس دوری گوید که احمد بن حنبل به من گفت: اگر وکیع را دیده بودی میدانستی که مثل او را ندیده ای و باز احمد بن حنبل گفت چشمان من هرگز مانند وی ندیدم حدیث را نیکوئی به یاد می سپرد و گفتار او در فقه بسی خوب بود با ورع و اجتهاد و غیبت کس نمی کرد و باز احمد بن حنبل گفت در علم و حفظ و حلم و توأم با ورع و خشوع کسی را چون ابو سفیان نیافتم.

یحیی بن اکثم گوید: در سفر و حضر با وی بود او صائم الدهر بود به هر شب یکبار ختم قرآن می کرد گویند مردی بدو درشت و دشنام می گفت وکیع به خانه شد و روی در خاک مالید و بیرون آمد و گفت زیاد کن چه اگر وکیع گناهکار نبودی ترا بروی نگماشتندی وکیع در ۲۳ سالگی املاء حدیث کرد و پس از مرگ ثوری به جای وی نشست.
تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱ و ۸۲
کشف الظنون حاجی خلیفه جلد ششم صفحه ۳۸۸

لغت نامه دهخدا جلد اول به نقل از صفوة الصفة جلد سوم و حیط جلد اول صفحه ۲۸۶ و جلد ۱۵ صفحه ۲۳۲۳۴ به نقل از الفهرست ابن ندیم و اعلام زرکلی

^{۴۸}: عبدالله بن نمیر همدانی خارفی کوفی: عبدالله بن نمیر همدانی خارفی مکنی به ابو هشام کوفی از اسماعیل بن ابی خالد و اعمش و یحیی بن سعید و هشام بن عروه و عبیدالله بن عمر و موسی جهنی و زکریاء بن ابی زانده و سعد بن سعید انصاری و حنظله بن ابی سفیان و سیف بن سلیمان و اوزاعی و عثمان بن حکیم اودی و ثوری و عمرو بن عثمان ابن موهب و مجالد بن سعید و ابن ابی ذئب و عبدالعزیز بن سیاه و مالک بن مغول و فضیل بن غزوان و طائفه دیگر حدیث روایت نموده و از او پسرش محمد و احمد و ابوخیثمه و یحیی بن یحیی و علی بن مدینی و ابوبکر و عثمان پسران ابی شیبیه و ابو قدامه سرخسی و ابوکریب و ابوموسی و ابوسعید أشج و هناد بن سری و ابومسعود رازی و علی بن حرب طائی و حسن بن علی بن عفان و دیگران روایت نموده اند. ابو نعیم می گوید: سفیان از ابو خالد أحمدر باره وی سوال کرد. او گفت: عبدالله بن نمیر مرد خوبی است.

و عثمان دارمی می گوید: برای یحیی بن معین گفتیم: ابن ادریس محبتش با اعمش بیشتر بود یا با ابن نمیر؟ گفت: هر دوی ایشان ثقه بودند. و ابو حاتم می گوید: وی شخصی راست کار بود. و پسرش محمدو دیگران گفته اند که وی در سال ۱۹۹ هجری قمری و بیات یافته و گفته شده که تولد او در سال ۱۱۵ هجری قمری بوده است ابن حجر می گوید: ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده و عجلی او را تفهوه صالح الحدیث آورده و ابن سعد او را ثقه، کثیر الحدیث و راستگو گفته است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۲۷۱ و ۲۷۲

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر (رض) گفته است: جامه هایم را بخور معطر بدهید و مرا حنوط کنید و روی کفن من حنوط میپاشید.

معن بن عیسی^{۴۹} از مالک بن انس از هشام بن عروه از اسماء دختر ابوبکر (رض) ما را خبر داد که به خویشاوندان خود گفته است: چون مردم جامه های مرا بخور معطر بدهید سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من حنوط میپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید.

عمرو بن عاصم از همام از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر (رض) گفته است: جامه هایم (پارچه کفن) را بر داربستی بیاویزید و بخور معطر دهید و سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من چیزی از حنوط میپاشد. گویند اسماء دختر ابوبکر صدیق چند شب پس از کشته شدن پسرش عبدالله بن زبیر در گذشت و کشته شدن او به روز سه شنبه هفدهم جمادی الاول سال هفتاد و سه بوده است.

و در کتاب مجمل التواریخ والقصص پس از ذکر بردار کردن عبدالله بن زبیر آمده است که حجاج سوگند خورد که او را (عبدالله بن زبیر) را از دار فرو نگیرد مگر مادرش شفاعت کند (اسماء ذات النطاقین کذا....). چون مادرش بگفتند: گفتا: نگویم و روزگاری بر دار بماند.

مادرش اسماء را چشم نابینا بود وی را همی بردند زیر دار پای پسرش عبدالله بر روی مادر آمد و گفت: این چیست؟ یکی گفت: این پای عبدالله است فرزندت. گفتا: وقت نیامد که این سوار فرود آید؟ این حجاج را بگفتند. گفت: شفاعت کرد و بفرمود تا عبدالله را فرو گرفتند و دفنش بکردند.

و ابوالفضل بیهقی^{۵۰} در تاریخش ضمن داستان بر دار کردن حسنک وزیر^۱ و خیر یافتن مادر حسنک از مرگ او قصه عبدالله بن زبیر را چنین نقل می کند و می گوید: چون حجاج بن یوسف با لشکری

^{۴۹} معن بن عیسی بجلی: معن بن عیسی بجلی مکنی به ابوسعید نهبندی صاحب اخبار بوده. نامبرده از عباد بن زیاد عبیدی حدیث روایت کرده و از او ابوبکر محمد بن احمد بن عبدالوهاب مقرئ شیخ ابونعیم اصفهانی روایت نموده است.

تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه ۴۸۶

^{۵۰} ابوالفضل بیهقی: ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی در سال ۲۸۵ هجری قمری در قریه (ده) حارث آباد بیهق ولادت یافته. اوائل عمر را در نیشابور به تحصیل علم اشتغال داشته سپس به سمت دبیری وارد دیوان رسالت محمود غزنوی شده و شاگرد یعنی دبیر زبردست خواجه بو نصر مشکان رئیس دیوان بوده و با استاد خود قربت و اختصاص داشته و پاکنویسی نامه های مهم را بر عهده داشته است. پس از مرگ بو نصر در اواخر سلطنت مسعود بو سهل زوزنی رئیس دیوان شد و بیهقی با همه ناسازگاری که استاد جدید با او داشت بقیه زمان مسعود را درامن و امان بسر برد و بواسطه لطف و حمایت شاه از گزند رئیس ناسازگار خود محفوظ ماند. پس از مسعود اوضاع نگرگون شد و حوادثی برای بیهقی با بوسهل پیش آمد که از تفصیل آن اطلاع نداریم.

بنا بروایت عوفی بیهقی در زمان عبدالرشید رئیس دیوان رسالت شد و پس از چندی در دسته بندیها و اسباب چینی های درباریان به سعایت مخالفان معزول و محبوس گردید و اموالش را غلامی تومان (یونان) نام بحکم شاه غارت کرد.

ابن فندق می گوید: (او را جهت مهرزنی قاضی در غزنی حبس فرمود بعد از آنکه طغول برار که غلام گریخته محمودیان بود ملک غزنی بدست گرفت و سلطان عبدالرشید را بکشت و خدم ملوک را با قلعه فرستاد و از آن جمله یکی ابوالفضل بیهقی بود که از زندان قاضی با حبس قلعه فرستاد)

بیهقی پس از خروج از زندان شاید دیگر وارد خدمت نشده و قسمت اخیر عمر خود را به عزلت و انزوا در منزل خود در غزنین بسر می برد و به تصنیف کتاب اشتغال داشته تا در صفر سال ۴۷۰ هجری قمری در گذشته است. از تألیفات بیهقی یکی تاریخ آل سبکتگین بود که دوره کامل آن بگفته ابن فندق از سی مجلد زیادت بوده و تا اوایل سلطنت سلطان ابراهیم را نوشته بوده است. دیگری کتابی بنام زینة الکتاب که شاید در آداب کتابت بوده است.

انبوه مکه را در حصار گرفت و حجاج پیغام فرستاد بسوی او که از تو تا گرفتار شدن یک روز مانده است می دانم بر امانی که من دهم بیرون نیایی و بر حکم عبدالملک بیرون آیی تا ترا به شام فرستم بی بند عزیزا و مکرما آنگاه او داند که چه باید کرد تا در حرم بیش ویرانی نیفتد و خون ها ریخته نشود.

عبدالله گفت: تا درین بیندیشم. آن شب با قوم خویش که ماند بودند رأی زد بیشتر اشارت آن کردند که بیرون باید رفت تا فتنه بنشیند و المی به تو نرسد. وی نزدیک مادر آمد اسماء دختر ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و همه حال ها با وی بگفت. اسماء زمانی اندیشید. پس گفت: ای فرزند! این خروج که تو بر بنی امیه کردی دین را بود یا دنیا را؟ گفت: به خدای که از بهر دین بود. و دلیل آنکه نگرتم یک درم از دنیا و این ترا معلوم است. پس گفت صبر کن بر مرگ، کشتن و مثله کردن، چنانکه برادرت مصعب کرد. که پدرت زبیر عوام بوده است و جدت از سوی من ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نگاه کن که حسین علی رضی الله عنهما چه کرد. او کریم بود و بر حکم پسر زیاد عبیدالله تن در نداد.

گفت: ای مادر! من هم بر اینم که تو می گوئی. اما رأی و دل تو خواستم که بدانم درین کار اکنون بدانستم و مرگ با شهادت پیش من خوش گشت. اما میاندیشیدم که چون کشته شوم مثله کنند.

مادرش گفت: چون گوسفند را بکشند از مثله کردن و پوست باز کردن به دردش نیاید. عبدالله همه شب نماز کرد و قرآن خواند و وقت سحر غسل کرد و نماز بامداد به جماعت بگزارد و سوره نون و القلم و هل اتی علی الانسان را در دو رکعت بخواند و زره بپوشید و سلاح ببست و در عرب هیچکس جنگ پیاده چون او نکرده است و در وقت مادر را در کنار گرفت و بدرود کرد و مادرش زره بر وی راست می کرد و بغلگاه میدوخت و می گفت: (دندان افشار با این فاسقان) چنانکه گفتی او را به پالوده خوردن

بیهقی در تاریخ مسعودی دو جا از کتابی بنام مقامات محمودی یاد می کند و احتمال داده می شود که قسمت محمودی تاریخ خود را بدین اسم خوانده باشد. صاحب آثار الوزراء نیز کتابی بنام مقامات بونصر مشکان داده که شاید همان مقامات محمودی بوده است و تاریخ بیهقی که از بهترین و کامل ترین تواریخ عصر غزنوی است. لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۵۰۳، ۵۰۴ و ۵۰۵

^{۵۱} حسنک وزیر: حسن بن محمد میکائلی مکنی به ابو علی و ملقب به سیدالکفاه و معروف به امیر حسنک میکائیل آخرین وزیر سلطان محمود غزنوی بود او به مبادی صبا ملازمت سلطان محمود بسر میبرد و در سفر و حضر همیشه با او بود. آنگاه که سلطان بر اریکه ملک نشست او را ریاست نیشابور داد وی در آن خدمت با بروز کفایت در نظر سلطان عزیز شد و محمود دیوان غزنه بدو مفوض داشت و پس از عزل احمد بن حسن او را به وزارت خویش برگزید و او ممدوح شعرای دربار محمود است و از جمله فرخی در مدح وی قصاید غرای سروده است که بیستی از آن چنین است:

خواجه ای بزرگ تاج بزرگان ابوعلی خورشید مهتران و سر خواجهگان حسن

اما بعد از سلطان محمود او طرفداری سلطان محمد کرد و بعد از آنکه سلطان مسعود سلطنت از آن خود کرد حال حسنک دگرگون شد و عاقبت سلطان مسعود حسنک را به جرم قمرطی بودن بردار کرد و حسنک قریب بر هفت سال بر دار بماند چنانکه پاهایش همه فروتراشیدو اثری نماند تا بدستوری فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست و مادر حسنک زنی بود سخت جگر آور.

چنانکه شنودم که دوسه ماه از این حدیث نماند و چون بشنید جزعی نکرد چنانکه زنان کنند بلکه بگریست چنانکه حاضران از درد وی خون گریستند.

پس بگفت: بزرگا، مردا که این پسر بود که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان و ماتم پسر سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید بپسندید و جای آن بود و یکی از شعرای خراسان (نیشابوری) این مرثیه بگفت اندر مرگ وی و بدین جای یاد کرده شد رباعی:

ببرید سری را که سران را سر بود آرایش دهر و ملک را افسر بود
گر قمرطی و جهود و گر کافر بود از تخت بدار بر شدن منکر بود
لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱ و ۸۰۲

می فرستد و البته جزعی نکرد چنانکه زنان کنند و عبدالله بیرون آمد لشکر خویش را بیافت پراکنده و بر گشته و وی را فرو گذاشته مگر قومی که از اهل و خویش او بودند....

خبر کشتن به مادرش آوردند هیچ جزع نکرد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون اگر پسر من نه چنین کردی نه پسر زبیر و نیسه بوبکر صدیق رضی الله عنهما بودی و مدتی بر آمد. حجاج پرسید که این عجوزه چه می کند؟ گفتار و صبوری وی باز نمودند.

گفت: سبحان الله العظیم! اگر عایشه ام المومنین و این خواهر دو مرد بودندی هرگز خلافت به بنی امیه نرسیدی، این جگر و صبر، حیلت باید کرد تا مگر وی را بر پسرش بتوانید تا خود چه گوید.

پس گروه زنان را برین کار بگماشتند و ایشان در ایستادند و حیلت ساختند تا اسماء را بر جانب دار بردند چون دار بید بجای آورد که پسرش است رو به زنی کرد از شریفترین زنان و گفت: گاه آن نیامد که این سوار را از این اسب فرود آورند؟ و براین نیفزود برفت و این خبر به حجاج ببردند بشگفت بماند و فرمود تا عبدالله را فرو گرفتند و دفن کردند.

و صاحب تاریخ طبری آورده است که مخرمه بن سلیمان والبی^۲ گوید: وقتی عبدالله بن زبیر دید که کسان او را رها کرده اند پیش مادر خویش رفت و گفت: (مادر جان، کسان، حتی دو پسر من و خاندانم مرا رها کرده اند و اندک کسان با من مانده اند که مدت کمی دفاع و مقاومت توانند کرد، این قوم آنچه را از دنیا بخواهم به من می دهند، رأی تو چیست؟) اسماء گفت: (به خدا تو بهتر از کار خودت خبر داری؟ اگر می دانی که بر حقی و سوی حق دعوت می کنی در کار حق بکوش که یاران تو در این راه کشته شده اند و مگذار که پسرکان بنی امیه گردن تو را بازیچه کنند اگر دنیا می خواسته ای بنده بدی هستی که خویشتن را به هلاکت داده ای و یارانت را که همراه تو کشته شده اند به هلاکت کشانیده ای. اگر گویی بر حق بودم و چون یارانم سستی کردند ناتوان شدم، این کار آزادگان و مردم دیندار نیست مگر در دنیا چه مدت می مانی؟ کشته شدن بهتر است.)

گویند: عبدالله بن زبیر نزدیک رفت و سر مادر خویش را بوسید و گفت: (به خدا رأی من نیز همین است و تا کنون نیز بدان دعوت می کرده ام و به دنیا نپرداخته ام و زنده گی دنیا را دوست نداشتم از این رو قیام کرده ام که دیده ام محرمات را حلال پنداشته اند و به خشم آمده ام می خواستم رأی ترا بدانم که بصیرت مرا افزودی. مادر جان ببین من امروز کشته می شوم، غم بسیار مخور و به فرمان خدای تسلیم باش که پسرت از روی عمد مرتکب منکری نشده و به کار زشت دست نیازیده و از حکم خدای منحرف نشده و در کار امان خیانت نیاورده و با مسلمانی یا همپیمانی ستم نکرده، هرگز از ستم عاملانم خبری نیافته ام که بدان رضائیت داده باشم، بلکه بدان معترض شده ام. هیچ چیز به نزد من از رضای خدای بر تر نبوده، خدایا این به تمجید خودم نمی گویم، تو از کار من واقف تری این را به تسلیت مادرم می گویم که خاطرش از غم من بیاساید.)

مادرش گفت: (از خدا امید دارم که اگر پیش از من برفتی چنانکه باید از تو تسلی خاطر یابم و اگر پیشتر از تو رفتم خاطرم آرام باشد، برو ببینم سر انجام کارت چه می شود.)

^۲ مخرمه بن سلیمان اسدی والبی مدنی: مخرمه بن سلیمان اسدی والبی مدنی از عبدالله بن عباس و ابی زبیر و اسماء دختر ابوبکر و سائب بن یزید و کریب مولای ابن عباس و ابراهیم بن محمد بن طلحه و اعرج و نافع بن جبیر بن مطعم و دیگران حدیث روایت نموده و از او عمرو بن شعیب و عبد ربه بن سعید و سعید بن ابی هلال و عیاض بن عبدالله فهری و مالک بن انس و ضحاک بن عثمان حزامی و عبدالرحمن بن ابی زناد و دیگران روایت نموده اند و دوری به نقل ابن معین او را تفه گفته و ابو حاتم او را صالح الحدیث می گوید و ابن حبان نیز او را در شمار ثقات آورده و ابن سعد گفته است که وی قلیل الحدیث است و واقدی می گوید او را گروه حروریه در منطقه قدید در سال ۱۳۰ هجری بقتل رسانیدند و او در آن هنگام ۷۰ ساله بود.

عبدالله گفت: (مادر جان خدایت پاداش خیر دهد پیش از مرگ و پس از مرگ از دعا در باره من فرو گذار مکن.) مادرش گفت: (هرگز از دعای تو و انمی مانم که هرکه در راه باطل کشته شده باشد تو در راه حق کشته می شوی.)

(خدایا! بر این شب زنده داری های طولانی و این زاری و تشنگی در گرمای مدینه و مکه و نیکی های که با پدرش و با من کرد رحمت آور. خدایا! وی را تسلیم فرمان تو می کنم و به قضای تو رضا می دهم در مورد عبدالله مرا ثواب شاکران و صابران ده.)

مصعب بن ثابت گوید: عبدالله پس از آن بیشتر از ده روز و به قولی پنج روز زنده نبود. یعقوب بن عبدالله به نقل از عمویش گوید: عبدالله ابن زبیر با زره تن و زره سر پیش مادرش رفت و بایستاد و سلام گفت: آنگاه نزدیک شد و دست او را بگرفت و ببوسید.

أسماء گفت: (این وداع است دور مباش)

عبدالله بن زبیر گفت: (به وداع آمده ام که پندارم این آخرین روز دنیا است که بر من می گذرد. مادر جان بدان اگر من کشته شدم، گوشتی هستم که هرچه با من بکنند زیانم نمی رسانند.)

أسماء گفت: (پسرکم راست گفتی، مطابق بصیرت خویش کار کن و تسلیم ابن ابی عقیل مشو، پیش بیا با تو وداع کنم.)

گویند: (پس عبدالله به او نزدیک شد که وی را ببوسید و به بر کشید و چون به زره دست زد گفت: این رفتار کسی نیست که مانند تو به طرف مرگ می رود.)

عبدالله گفت: (این زره را پوشیده ام که ترا دل بدهم.)

أسماء گفت: (این به من دل نمی دهد.)

گوید: (پس زره را بیرون آورد، آنگاه آستین های خود را بالا زد، و پائین پیراهن خود را بالا زد، یک جبه حریر زیر پیراهن پوشیده بود که پائین آنرا زیر کمر بند جا داد مادرش می گفت: لباست را جمع کن)

گویند: (آنگاه عبدالله بن زبیر برفت و شعری می خواند به این مضمون:

من وقتیکه روز خویش را می شناسم صبور می کنم

که بعضی ها روز را می شناسند اما سپس منکر آن می شوند)

گوید: پیر زن سخن او را شنید و گفت: (به خدا صبوری می کنی، انشاءالله که پدرت ابوبکر بود و زبیر، و مادرت صفیه دختر عبدالمطلب.)

و صاحب تاریخ یعقوبی می نویسد در زمان محاصره حجاج چون عبدالله بن زبیر دانست که نیروی جنگ ندارد بر مادرش أسماء دختر ابوبکر (رض) درآمد و گفت: ای مادر چگونه بامداد کردی؟ گفت: همانا در مردن آسایش است و دوست ندارم که بمیرم مگر بعد از دو کار. یا کشته شوی و ترا نزد خدا اندوخته گیرم، یا هم پیروز گردی و چشم من روشن شود.

گفت: ای مادر! اینان به من امان داده اند تو چه می گوئی؟ گفت: ای پسرکم! تو به خود دانا تری اگر بر حق و به آن می خوانی پس بندگان بنی امیه را بر خود مسلط مکن تا با تو بازی کنند و اگر بر حق نیستی هرچه خواهی کن.

گفت: ای مادر! خدا می داند که جز حق را نخواستم و غیر آنرا نجستم و هرگز در باطلی کوشش نکردم. خدایا! این سخن را در مقام خود ستائی نمی گویم لیکن برای آنست که مادرم را خوش دل کنم. سپس گفت: ای مادرم! می ترسم اگر این مردم مرا بکشند مثله ام کنند.

گفت: ای پسر جانم! گوسفند هرگاه سر بریده شد از اینکه پوستش را بکنند درد نمی کشد. گفت: سپاس خدای را که توفیقت داد و دلت را محکم ساخت آنگاه بیرون رفت و در خطبه اش به مردم چنین گفت: ای مردم! ابر مرگ شما را سایه افکنده و سپاه مرگ شما را فرا گرفته است. پس دیدگان را از شمشیرها فرو پوشید و هر مردی با هم آورد خویش سر گرم باشد و پرسش کردن از یکدیگر شما را باز ندارد و گوینده نگویید: امیر مومنان کجا است؟ هان؟ هر که از من پرسد من در نخستین دسته ام.

سپس پیاده شد و جنگ کرد تا کشته شد و کشته شدنش در سال هفتاد و سه هجری قمری در هفتاد و یک سالگی بود و در تنعیم به دار زده شد و سه روز یا هفت روز روی دار ماند سپس مادرش أسماء دختر ابوبکر (رض) که پیره زنی نابینا بود آمد تا بر سر حجاج ایستاد و گفت: آیا هنوز این سواره را وقت آن نرسیده است که پیاده شود؟ همانا من از پیغمبر خدا شنیدم که می گفتند: *ان فی بنی ثقیف مبیرا و کذابا* در میان بنی ثقیف آدم کشی است و دروغ گوی.

و در صحیح مسلم آمده است: *یخرج من ثقیف کذاب و مبیرا* از خاندان ثقیف دروغگوی و آدم کشی بیرون می شود. اما آدم کش پس تویی؟ و اما دروغگو پس مختار بن ابی عبید است.

حجاج گفت: این زن کیست؟ گفته شد مادر ابن زبیر. پس دستور داد تا او را فرود آوردند. بعضی روایت کرده اند که حجاج او را خواستگاری کرد. گفت: او کوری صد ساله را خواستگاری می کند؟ حجاج گفت: جز آنکه خواهر زن پیغمبر خدا را گرفته باشم نظری نداشتم.

و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می نویسد: عبدالملک بن مروان اموی در رمضان سنه هفتاد و دو هجری قمری حجاج بن یوسف ثقفی را به جنگ عبدالله بن زبیر به سمت مکه فرستاد و حجاج با او بر سر چاه میمون جنگ کرد عبدالله منهزم شد و به مکه رفت حجاج مکه را محصور کرد و نه ماه محاصره بود و در ذی الحجه نیز به جنگ مشغول بودند و آن سال کس حج نکرد. حجاج منجنيق بر مکه راست کرد از سنگ، منجنيق بیشتر بارو و خانه ها را خراب کرد هر سنگ که به خانه کعبه می رسید فرشتگان بر دست می گرفتند تا به خانه نیاید حجاج سنگ را بلند گردانید تا بر خانه افتاد و رکنی خراب شد و در حال آفتاب منکسف شد و روز تاریک شد ستاره پدید آمد و باد و گرد بر خاست صاعقه آمد و از لشکر حجاج بعضی را بسوخت. لشکر حجاج بترسیدند باز خواستند گشت حجاج ایشان را بر جنگ تحریر داد و گفت این اثرهای نجومی است آنچه ما را امروز بود فردا ایشان را باشد. اتفاقا دیگر روز صاعقه آمد و از قوم عبدالله بن زبیر چندی را بسوخت لشکر حجاج را دل قوی شد و جنگ می کردند تا در مکه از قحط به تنگ آمدند و بیشتر به زینهار حجاج رفتند و دو پسر حجاج هم به زینهار عبدالله زبیر آمدند.

عبدالله بن زبیر خواست که در اندرون کعبه گریزد مادرش أسماء ذات النطاقین مانع شد و گفت آنکه حرمت بیرون کعبه نمیداند حرمت اندرون کعبه نیز نداند، عبدالله بن زبیر جنگ میکرد تا روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاول سنه هفتاد و سه شهید شد. مادرش در آن روز که او شهید شد خواست متقال مشک به شربت بدو داد تا بخورد و گفت: هر که در حالت رحیل چنین شربتی خورد از اندام او بوی ناخوش نیاید. حجاج عبدالله را بیاویخت و می خواست که مادرش شفاعت کند و او را فرا گیرد، أسماء حجاج را التقات نمی کرد و از بسیاری گریه بر درد عبدالله نابینا شد و بعد از شش ماه حجاج در طواف کعبه بدو رسید، سلام کرد، أسماء نامش پرسید. گفتند: حجاج. گفت: *ایها الامیر ماکان هذالراکب ان یتراک*.

حجاج گفت: این شفاعتست، او را فرا گرفتند و به مادرش دادند. اَسْمَاء چون شخص عبدالله را بستند در حالت نود سالگی حیضش پدید آمد و گفت: *رحمک الله عبدالله لقد بکی علیک کل شیء من جسمی حتی رحمی بکت علیک.* و عبدالله را دفن کرد.

حجاج سر عبدالله زبیر را به خراسان پیش ابن خازن فرستاد او آنرا به مشک و گلاب بشست و پیش مادرش فرستاد تا به گور کرد و عبدالله بن زبیر زاهد و عابد وقت خود بود و تا در حیات بود پادشاهی بر بنی امیه قرار نمی گرفت و چون او را شهید کردند مردم طوعا و کرها مطاوعت ایشان کردند.

و صاحب رَحِیقُ الْمُخْتَمِ آورده که در حدیثی از اَسْمَاء منقول است که ابوبکر(رض) فریاد کسی را شنید که می گفت: دوستت را در یاب! ابوبکر(رض) با موی انبوه از نزد ما بیرون رفت و در همان حال می گفت: (آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگارم الله است؟!) مهاجمان نیز پیامبر(ص) را رها کرده و به جان ابوبکر(رض) افتادند! وی در حالی به نزد ما باز گشت که چون به مویش دست میزد از سرش جدا می شد. حدیث مذکور را صحیح بخاری در جلد اول صفحه ۵۴۴ و شیخ عبدالله نجدی در کتاب مختصر السیره صفحه ۱۱۳ آورده اند.

همچنین صاحب کتاب حیات الصحابه می نویسد: ابو یعلی از اَسْمَاء بنت ابوبکر(رض) روایت نموده که آنها به وی گفتند: شدید ترین کاری را که دیدی مشرکین در مقابل رسول خدا(ص) انجام دادند کدام بود؟ اَسْمَاء گفت: مشرکین در مسجد نشسته بودند، و پیامبر خدا(ص) و آنچه را وی در باره خدایان شان می گفت با هم یاد می کردند، در حالیکه آنها در این حالت قرار داشتند، ناگهان رسول خدا پیدا شدند آنگاه همه آنها بسوی ایشان بر خاستند، و نعره به ابوبکر(رض) رسید. گفتند: به دوستت برس و او را دریاب. او از نزد ما بیرون رفت. وی چهار گیسو داشت و می گفت: *وای بر شما! (اتقتلون رجلا ما یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم!)*

آنها پیامبر خدا(ص) را گذاشتند و بسوی ابوبکر(رض) روی آوردند. اَسْمَاء می گوید: ابوبکر(رض) در حالی دوباره نزد ما برگشت، که به چیزی از گیسوهایش دست نمی برد، مگر اینکه همراه دستش می آمد(کنده میشد)، و می گفت: *(تبارکت یا نوالجلال والاکرام)* ترجمه: (با برکت هستی ای صاحب بزرگی و عزت)

هیثمی می گوید: در این روایت تدروس^۳ پدر بزرگ ابو زبیر آمده، وی را نشناختم و بقیه رجال آن تقه است.

این را ابن عبدالبر در الاستیعاب از ابن عیینه از ولید بن کثیر^۴ از ابن عبدوس^۵ از اَسْمَاء(رض) ذکر نموده و مانند حدیث قبل را متذکر گردیده و به همین اسناد این را ابو نعیم در الحلیه به اختصار روایت

^۳ محمد بن مسلم اسدی مکی: محمد بن مسلم بن تدروس اسدی مکنی به ابوزبیر مکی مولای حکیم بن حزام اسدی مکی بوده و از عبادله چهارگانه و ام المؤمنین عائشه و جابر و ابی طفیل و سعید بن جبیر و عکرمه و طاؤوس و صفوان بن عبدالله بن صفوان و عبید بن عمرو و علی بن عبدالله بارقی و عون بن عبدالله بن عتبه و نافع بن جبیر بن مطعم و ابی معبد مولای ابن عباس و ابن کعب بن مالک و أعرج و دیگران حدیث روایت نموده وازا و عطاء و زهری و ایوب وایمن بن نابل و ابن عون و أعمش و سلمه بن کھیل و ابن جریج و هشام بن عروه و موسی بن عقبه و یحیی بن سعید انصاری و عبیدالله بن عمرو و عماره بن غزیه و عبدریه بن سعید و ابوخیثمه زهیر بن معاویه و زید بن ابی انیسه و ابراهیم بن طهمان و حجاج بن ابی عثمان صواف و حرب بن ابی عالیه و حماد بن ابی سلمه و عبدالرحمن بن حمید رواسبی و عبدالملک بن ابی سلیمان عرزمی و عمار دهنی و عزره بن ثابت و عمرو بن حارث و عیاض بن عبدالله فهری و قره بن خالد و مالک و ابن خثیم و هشام بن سعد و هشام دستوائی و یزید بن ابراهیم و ابو عوانه و هیثم و ثوری و مردمانی بسیاری دیگر روایت نموده اند.

عمرو بن علی و ترمذی وفات نامبرده را در سال ۱۲۶ هجری قمری گفته اند.

تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه ۲۶۳، ۲۶۴ و ۲۶۵

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۶۶۸

کرده و در آن آمده است: ابن تدروس از أسماء و ابو یعلی از انس بن مالک روایت نموده اند که گفت: باری رسول خدا(ص) را زدند و بیهوش گردید، آنگاه ابوبکر(رض) برخاست و چنین فریاد می کشید: وای بر شما! (اتقتلون رجلا ان يقول ربی الله!)

مشرکین پرسیدند: این کیست؟ گفتند: ابوبکر دیوانه. این را همچنین بزاز روایت نموده و افزوده است: رسول خدا(ص) را گذاشتند و بسوی ابوبکر(رض) روی آوردند. و رجال آن چنانکه هیثمی می گوید رجال صحیح اند این را همچنین حاکم روایت کرده و گفته است: این حدیث به شرط مسلم صحیح می باشد ولی بخاری و مسلم آنرا روایت نکرده اند.

گرسنگی أسماء دختر ابوبکر صدیق(رض)

طبرانی از أسماء بنت ابوبکر(رض) روایت نموده که گفت: یک بار در زمینی بودم که رسول خدا(ص) آنرا در زمین بنی نضیر به ابو سلمه و زبیر داده بودند و زبیر با رسول خدا(ص) خارج شده بود و ما همسایه یهودی داشتیم او گوسفندی را ذبح نمود و پخته کرد و من بوی آنرا استشمام نمودم، آنگاه در من چیزی داخل گردید که آن چنان چیزی هرگز بر من داخل نشده بود و من به دخترم خدیجه حامله بودم و نمی توانستم صبر کنم. روان شدم و نزد زن یهودی رفتم، و از وی آتش خواستم تا باشد به من طعام بدهد، و به آتش ضرورتی نداشتم. هنگامیکه بوی را استشمام نمودم، و آنرا دیدم حرصم افزون گردید و آتش را خاموش نمودم، باز برای بار دوم به طلب آتش آمدم، و باز برای سومین بار، بعد از آن نشستم و گریه کردم، و به خداوند دعا نمودم.

آنگاه شوهر آن زن یهودی آمد و گفت: آیا کسی نزد شما داخل شده بود؟ زنش پاسخ داد: آن عربی برای آتش گیری(داخل شده) بود. گفت: یا من از این ایدان نمی خورم یا اینکه از این برای وی می فرستی. بعد یک کاسه او برایم ارسال نمود، و هیچ چیزی خوش آیند تر از آن خوردنی برایم در روی زمین نبود.

اینچنین در الاصابه آمده. و هیثمی می گوید در این روایت ابن لهیعه^۶ آمده که حدیث حسن می باشد، و بقیه رجال وی رجال صحیح اند.

^۴ ولید بن کثیر مخزومی: ولید بن کثیر مخزومی مکنی به ابو محمد مدنی از جمله موالی بوده و در کوفه سکونت داشته و از سعید بن ابی هند و سعید مقبری و محمد بن قرظی و معبد و محمد پسران کعب بن مالک و محمد بن جعفر بن زبیر بن عوام و محمد بن عمرو بن عطاء و محمد بن عمرو بن حمله و عبیدالله بن عبدالله بن عمر و سعید بن عبدالرحمن بن ابی سعید و ابراهیم بن عبدالله بن حنین و بشیر بن بسار و عمرو بن شعیب و زهری و نافع مولای ابن عمر و وهب بن کیسان و محمد بن عبدالرحمن بن ابی صعصعه حدیث روایت نموده و از او ابراهیم بن سعد و عیسی بن یونس و ابن عیینه و ابواسامه و واقدی و دیگران روایت نموده اند. اکثر محدثین او را ثقه و راستگو گفته اند اما بعضی می گویند او عقائد اباضی(خوارج) داشته است.
نامبرده در سال ۱۵۱ هجری قمری در کوفه وفات یافته است.
تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۹۳ و ۹۴

^۵ ابن عدوس: علی بن محمد بن حسین بن عدوس مکنی به ابوالحسن کوفی نحوی بوده و او راست کتاب البرهان فی علل النحو، کتاب میزان الشعر با لعروض کتاب معانی الشعر، کتاب معانی التمجید و الدعاء کشف الظنون حاجی خلیفه جلد پنجم صفحه ۵۴۱

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۳۷۵ به نقل از کتاب الفهرست ابن الندیم
^۶ عبدالله بن لهیعه حضرمی اعدوی غافقی مصری: عبدالله بن لهیعه بن عقبه بن فرعان بن ربیع بن ثویان حضرمی اعدوی غافقی مکنی به ابو عبدالرحمن مصری محدث، فقیه و از قضات مصر بوده است وی در زمان دولت عباسی در سال ۱۵۵ هجری قمری به مقام قضای مصر منسوب شد. از أخرج و ابوزبیر و یزید بن ابی حبیب و مشرح بن هاعان و ابی قبیله معافری و ابی وهب جیشانی و جعفر بن ربیع و حی بن عبدالله معافری و عبیدالله بن ابی جعفر و عطاء بن دینار و کعب بن علقمه و ابی الاسود محمد بن عبدالرحمن بن نوفل و ابن منکر و موسی بن وردان و ابی یونس مولای ابی هریره و عبدالله بن هبیره و عبدالرحمن بن زیاد بن انعم و محمد بن عجلان و یزید بن عمر و معافری و قره بن عبدالرحمن بن حیویل و عقیل بن خالد و مردمانی دیگر حدیث روایت نموده و از او نواسه اش احمد بن عیسی

سخاوت ام المومنین عایشه و خواهرش أسماء(رض)

بخاری در ادب المفرد صفحه ۴۳ از عبدالله بن زبیر(رض) روایت نموده که گفت: هیچگاه دو زنی را سخاوتمند تر از عائشه و أسماء(رض) ندیدم. سخاوت ایشان از هم متفاوت بود، عایشه(رض) چنان بود که یک چیز را بالای چیز دیگری جمع می نمود، تا اینکه نزدش جمع می شد و بعد آنرا تقسیم می کرد ولی أسماء چنان بود که هیچ چیز را برای فردا نگه نمی داشت.

شدت غیرت زبیر بن عوام نزد همسرش أسماء

ابن سعد از أسماء دختر ابوبکر(رض) روایت نموده که گفت: زبیر(رض) با من ازدواج نمود و در آنوقت در روی زمین جز اسپش نه غلامی داشت و نه مالی نه چیز دیگری. می گوید من اسپش را علف می دادم، و تکلیف آنرا از طرف وی به دوش می کشیدم، و تربیتش می کردم و برای شتر آبکش اش هسته های خرما را می کو بیدم و آنرا علف میدادم و به او آب میدادم و دلو بزرگش را میدوختم و خمیر مینمودم ولی نان را خوب نمیتوانستم بپزم به این سبب همسایه های انصارم برایم نان می پختند و آنان زنان صادقی بودند. و هسته های خرما را از زمین زبیر که رسول خدا(ص) به او داده بودند روی سرم از فاصله دو میل انتقال میدادم.

می گوید: روزی در حالی آمدم که هسته های خرما روی سرم بود و به رسول خدا(ص) که تنی چند از اصحاب شان با ایشان بودند روبرو شدم ایشان مرا طلب نموده و گفتند: اخ(کلمه ایست که برای شتر گفته می شود تا بخوابد). تا مرا در عقب شان سوار نمایند، ولی من از اینکه با مردان بروم حیا نمودم، وزبیر و غیرتش را بیاد آوردم. میگوید: وزبیر از با غیرت ترین مردم بود. می افزاید: رسول خدا(ص) دانستند که من حیا نمودم، و حرکت نمودند بعد نزد زبیر آمده گفتم رسول خدا در حالی همراه روبرو گردیدند که هسته های خرما بر سرم بود و تنی چند از اصحاب همراه شان بودند، آنگاه شتر خود را خوابانیدند تا سوار شوم، ولی حیا نمودم و غیرت ترا بیاد آوردم. گفت: به خدا سوگند حمل نمودن هسته های خرما بر من از سوار شدن با ایشان شدیدتر و گرانتر تمام شد.

می گوید: تا اینکه بعد از آن ابوبکر(رض) برایم خادمی فرستاد و او تربیت اسپ را از طرف من به عهده گرفت، و انگار که او مرا آزاد نموده باشد. و نزد وی همچنان از عکرمه روایت است که أسماء دختر ابوبکر(رض) به دست زبیر بن عوام بود، و او بر وی شدت روا می داشت، بنابراین روزی أسماء نزد پدرش آمد، و شدت وی نزد او شکایت نمود. ابوبکر گفت: ای دخترکم، صبر پیشه کن، زن وقتیکه شوهر صالح داشته باشد و شوهرش وفات نماید، و او پس از شوهر خود ازدواج نکند هردوی شان در جنت یکجا جمع می شوند.

و طبرانی در الکبیر از أسماء بنت ابوبکر(رض) روایت نموده: هنگامیکه ابن زبیر(رض) به قتل رسید، نزد أسماء چیزی بود که پیامبر اسلام آنرا در سبیدی به او داده بودند، و او آنرا گم کرده و به جستجویش پرداخت، هنگامیکه او را پیدا کرد به سجده افتاد.

و برادرزاده اش لهیعه بن عیسی بن لهیعه و ثوری و شعبه و اوزاعی و عمرو بن حارث و لیث بن سعد و ابن مبارک و ابن وهب و ولید بن مسلم و عبدالله بن یزید مقرئ و اسد بن موسی و ائشهب بن عبدالعزیز و زید بن حباب و ابوالاسود نضر بن عبدالجبار و بشر بن عمر و زهرانی و عیسی بن اسحاق بن طباع و یحیی بن اسحاق سلحیینی و سعید بن ابی مریم و ابو صالح کاتب لیث و عثمان بن صالح سهمی و یحیی بن عبدالله بن بکیر و قتیبه بن سعید و محمد بن رمح بن مهاجر و جماعتی دیگر روایت نموده اما اکثر محدثین احادیث او را ضعیف شمرده اند. نامبرده بنا به گفته یحیی بن بکیر و دیگران در سال ۹۶ هجری قمری متولد گردیده و در روز یکشنبه در نیمه ماه ربیع الاول سال ۱۷۴ هجری قمری وفات یافته است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹ و ۲۳۰
لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه ۳۸۹

و ابن سعد هاشم بن عروه روایت نموده که: منذر بن زبیر از عراق آمد و برای اُسماء دختر ابوبکر (رض) بعد از اینکه چشم هایش کور شده بود لباس های از جامه های مروی و قوهی (مروی منسوب به مرو است و قوه نیز یکی از شهر های خراسان است) که نازک و خیلی خوب بودند فرستاد. می گوید: اُسماء آنرا با دست خود لمس نمود و گفت: اف!! لباس هایش را برای او مسترد کنید! می گوید: این کار بر منذر گران تمام شد و گفت: ای مادرم، این آنقدر شفاف و نازک نیست. گفت: این اگرچه نازک و شفاف نیست، ولی جسم را آشکار می سازد. می گوید: آنگاه برایش لباس مروی و قوهی دیگری خرید، و او آنرا پذیرفت و گفت: مثل این را برایم لباس بساز.

منابع :

- الاصابه صفحه ۱۶۳۱، ۱۶۳۲ و ۱۶۳۳
- الاستیعاب جلد چهارم صفحه ۳۴۴، ۳۴۵ و ۳۴۶
- اسدالغابه جلد سوم صفحه ۳۱۰ و جلد هفتم صفحه ۷، ۸ و ۹
- حیاة الصحابیات از صفحه ۱۰ الی ۳۸
- تاریخ طبری جلد سوم صفحه ۹۳۲ و جلد هشتم از صفحه ۳۵۰۲ الی ۳۵۰۵
- حبیب السیر جلد اول صفحه ۳۲۷، ۴۶۵ و ۵۳۳
- جنگ بدر تألیف محمد احمد صفحه ۴۲، ۴۳ و ۴۴
- تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه ۵۲۹
- طبقات ابن سعد جلد هشتم از صفحه ۲۶۰ الی ۲۶۶
- لغت نامه دهخدا جلد دوم صفحه ۲۴۷۳ به نقل از قاموس اعلام ترکی و مجمل التواریخ و القصص صفحه ۳۰۰
- تاریخ بیهقی از صفحه ۱۸۹ الی ۱۹۲
- تاریخ یعقوبی جلد دوم صفحه ۱۹۷، ۲۱۴ و ۲۱۵
- تفسیر تفهیم القرآن جلد پنجم صفحه ۵۴۱ و ۵۴۲
- تاریخ گزیده حمدالله مستوفی صفحه ۲۶۸، ۲۶۹ و ۲۷۰
- ریح المختوم صفحه ۱۴۷ و ۲۴۳
- حیاة الصحابه جلد دوم صفحه ۷، ۸ و ۵۰، جلد سوم صفحه ۱۲۳ و جلد چهارم صفحه ۲۶۹، ۳۴۸، ۳۴۶ و ۳۶۷